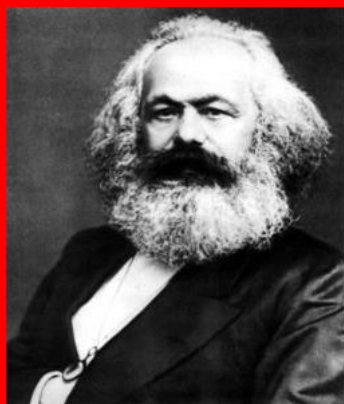


مباحثه ای با
جریان کمونیست بین المللی:
سازمان انقلابی یا انتشاراتی انقلابی؟



در دفاع از مارکسیسم

صدای انترناسیونالیستی

توضیح:

سالها قبل در رابطه با ابهامات جریان کمونیست بین المللی در رابطه با آگاهی طبقاتی، نقش و عملکرد سازمان انقلابی و اینکه عملاً نقش، وظایف و عملکرد خود را تا سطح یک انتشاراتی انقلابی تنزل می‌دهد، سری مقالاتی را در نقد جریان کمونیست بین‌المللی تحت عنوان «آگاهی طبقاتی و سازمان انقلابی» منتشر کردیم. مقالات منتشر شده با ویرایش جدید و با اضافه بخش‌های جدید به شکل یک جزوه منتشر میشود.

صدای انترناسیونالیستی

تابستان ۱۳۹۸

آدرس سایت و ایمیل صدای انترناسیونالیستی به قرار زیر
است:

Homepage:

www.internationalistvoice.org

Email:

contact@internationalistvoice.org

تلگرام:

<https://t.me/intvoice>

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

بحث و مناظره برای انترناسیونالیست‌ها حیاتی، ضروری و لازم است. جنبش انقلابی نمی‌تواند قدم‌های موثری بر دارد مگر اینکه انترناسیونالیست‌ها نقشی پویا و دینامیک در تکامل این جنبش داشته باشند. این تنها از طریق جدل و مباحثه از دیدگاه‌های متفاوت درون فضای سیاسی پرولتری امکان پذیر است.

"خطر شورائگری تنها کسانی که حزب را انکار می‌کنند تهدید نمی‌کند، آن حتی می‌تواند سازمانی همچون جریان کمونیست بین‌المللی را که به اندازه کافی مجهز است، تهدید کند. آنچه که خطرناک‌تر است این است که شورائگری خودش را آنطوری که هست، نشان نمی‌دهد بلکه خودش را پشت سر برسمیت شناختن چهارچوب برنامه‌ای و یک سازمان متمرکز پنهان می‌کند." جریان کمونیست بین‌المللی

اطلاعات لازم برای تماس با جریان کمونیست بین‌المللی بقرار زیر است:

- سایت: www.internationalism.org
- ایمیل: international@internationalism.org

فهرست مطالب:

۱. مقدمه.....	۷
۲. آگاهی طبقاتی.....	۸
۱. ۲. آگاهی طبقاتی محصول مبارزه خود طبقه کارگر.....	۱۰
۲. ۲. انتقال آگاهی طبقاتی بدرون طبقه کارگر.....	۱۸
۲. ۳. تفاوت‌های ایدئولوژی و آگاهی طبقاتی.....	۲۰
۳. سازمان انقلابی در طول سرمایه‌داری.....	۲۳
۱. ۳. در دوران رشد سرمایه‌داری.....	۲۴
۲. ۳. در دوران انحطاط سرمایه‌داری.....	۲۵
۱. ۲. ۳. درک جانشین گرایانه از حزب انقلابی در درون طبقه کارگر.....	۲۹
۲. ۲. ۳. درک حزب توده ای در درون جنبش کارگری.....	۳۱
۳. ۲. ۳. نمونه لهستان و فقدان سازمان انقلابی.....	۳۸
۴. وظایف روز انقلابیون.....	۳۹
۵. مسئله فراکسیون.....	۴۰
۶. درک سازمانی چپ آلمان و هلند.....	۴۲
۱. ۶. عقب نشینی های سازمانی چپ آلمان و هلند.....	۴۶
۲. ۶. مرگ گورتز (Gorter) و ناپدید شدن چپ آلمانی و هلندی.....	۴۸
۳. ۶. روحله و چپ آلمانی – هلندی.....	۵۲
۷. درک سازمانی کمونیست چپ ایتالیا.....	۵۲
۸. ظهور شورائگرایی.....	۵۶
۹. خطراتی درباره درک سازمانی.....	۶۰
۱. ۹. خطر جانشین گرایانه.....	۶۰
۱۰. ۹. رابطه حزب و طبقه.....	۶۲
۱۱. نقش و مسئولیت سازمانهای انقلابی.....	۶۴
۱. ۱۱. در دوران رو به رشد سرمایه‌داری.....	۶۴

۶۶.....	۲. ۱۱ در طول دوران انحطاط سرمایه‌داری.....
۶۷.....	۳. ۱۱ ابعاد تاریخی و انتروناسیونالیستی سازمان انقلابی.....
۶۸.....	۴. ۱۱ فعالیت سازمان انقلابی.....
۶۹.....	۵. ۱۱ اهداف سازمان انقلابی.....
۷۰.....	۱۲. دفاع از ماهیت پرولتری سازمان انقلابی.....
۷۴.....	۱۳. عواقب ابهامات جریان کمونیست بین‌المللی در رابطه با آگاهی طبقاتی و سازمان انقلابی.....
۸۳.....	۱۴. نتیجه‌گیری و کلام آخر.....
۸۷.....	خطوط اصلی مواضع:.....

۱. مقدمه

"تمامی فیلسوفان تا به حال، جهان را تفسیر کرده اند. مسئله چگونگی دگرگون ساختن آن است." **مارکس**

آگاهی طبقاتی، نقش و وظایف سازمان انقلابی یکی از بحث برانگیزترین مباحث در طول تاریخ طبقه کارگر بوده است. سؤالات زیادی میتوان مطرح کرد. آگاهی به شکل عمومی چیست؟ آگاهی پرولتری چیست؟ ایدئولوژی چیست؟ فرق بین ایدئولوژی و آگاهی پرولتری در چیست؟ نقش و وظیفه سازمان انقلابی چیست؟

چطور این سؤالات در طول تاریخ طبقه کارگر پاسخ گرفته است؟ چطور ما میتوانیم از گذشته مان درس بگیریم؟ افق مارکسیستی چیست؟ هدف این جزوه، این است که به سؤالات بالا از یک افق و انسجام مارکسیستی پاسخ بدهد. تلاش بر این خواهد بود، بدون در غلتیدن به ایده‌آلیسم و با کمک ماتریالیسم تاریخی، سؤالات بالا در طول **تکامل سرمایه‌داری** و با تکیه بر درسهای پرولتاریا بررسی شود. این جزوه «آیه‌های مقدس» نیست که جانی برای تغییر و تکامل نداشته باشد، بلکه یک تلاش از افق مارکسیستی و همچنان در پروسه تکامل است، به همین خاطر بعضی وقت‌ها ما سؤالاتی را مطرح کرده ایم بدون اینکه پاسخی داده باشیم.

سر انجام امیدواریم این مقاله کمک نا چیزی به پرولتاریا باشد که با آگاهی خودش و با سازمان انقلابی خودش و از طریق انقلاب کمونیستی ناقوس مرگ سرمایه‌داری را به صدا در خواهد آورد.

۲. آگاهی طبقاتی

"هم به منظور تولید آگاهی کمونیستی در یک مقیاس توده ای، و هم برای پیروزی خود امر [کمونیسم]، تغییر انسانها در یک مقیاس توده ای ضروری است، تغییری که تنها در یک جنبش عملی، یک انقلاب، می تواند صورت بگیرد. بنابراین انقلاب ضروری است نه فقط بخاطر اینکه طبقه حاکم را از هیچ طریق دیگری نمیتوان سرنگون کرد، بلکه به این دلیل نیز که طبقه سرنگون کننده آن تنها در یک انقلاب قادر می شود خود را از همه کثافات اعصار خلاص کند و شایسته بنیاد نهادن جامعه ای نوین گردد." مارکس ایدئولوژی آلمانی

آگاهی به شکل عمومی

نتیجه اضمحلال جوامع اولیه، تقسیم کار، به کار پدی و کار فکری شد. این امر منتهی به پیدایش لایه ای از متخصصین شد که نقششان تولید، دفاع و تکامل ایده ها بود. بعد از آن منشأ ایده و آگاهی یک شغل برای ایدئولوگهای جامعه طبقاتی بوده است. در جامعه باستان فیلسوفانی نظیر افلاطون "ایده را ذاتی" قلمداد میکردند که تنها با اندیشیدن میتوان به آن نائل گشت. زمانی که ایده آلیست های اولیه ظاهر شدند، خدا را منشأ آگاهی بشریت اعلام کردند.

با تکامل جامعه سرمایه داری، ماتریالیستهای بورژوائی ظاهر شدند. به پشتوانه علوم طبیعی اعلام کردند که جهان مستقل از ما وجود دارد،

تماس و لمس این جهان هستی، منشأ آگاهی است. ماتریالیستهای بورژوائی آگاهی را یک آگاهی شخصی و فردی می‌پندارند. سپس ماتریالیسم تاریخی پا به عرصه میگذارد و اعلام می‌کند که آگاهی، نه یک آگاهی شخصی و فردی بلکه یک پدیده تاریخی و اجتماعی است. در ضمن ماتریالیسم تاریخی دیالکتیکی هم نیز هست.

آگاهی طبقاتی چیست؟

اگر ما بخواهیم آگاهی طبقاتی را در یک جمله کوتاه تعریف کنیم، آنموقع می‌توانیم بگوییم، آگاهی طبقاتی، آگاهی پرولتاریا به وظیفه تاریخی خودش است. یک نتیجه از هستی مادی و تجربه تاریخی طبقه کارگر. تکامل آگاهی طبقاتی یک پروسه دینامیک است. وظیفه و عملکرد سازمان انقلابی بمثابة بخشی از طبقه کارگر، تکامل، عمق بخشیدن و سپس گسترش و تعمیم آگاهی طبقاتی از طریق دخالت سازمان یافته در درون طبقه است.

درک‌های متفاوت از آگاهی طبقاتی

مسئله آگاهی طبقاتی از ابتدأ توسط جنبش کارگری تعیین و مشخص نشده است بلکه یک موضوع در حال مباحثه و تکامل در طول تاریخ جنبش کارگری بوده است.

در درون جنبش کارگری، دو نگرش یا برداشت از پروسه تکامل آگاهی طبقاتی وجود داشته است، هر دوی نگرش‌ها یا بر داشت‌ها، نکات

ضعف و قدرتشان بررسی خواهد شد و اینکه چگونه جنبش کارگری از این نگرش‌ها و برداشت‌ها تاثیر پذیرفته است.

۱. ۲. آگاهی طبقاتی محصول مبارزه خود طبقه کارگر

این درک و برداشت که ما فکر می‌کنیم همان درک مارکسیستی است، توضیح می‌دهد که آگاهی طبقاتی محصول مبارزه خود طبقه کارگر و نتیجه تجربه تاریخی طبقه کارگر و هستی مادی آن است. جریان کمونیست بین‌المللی یکی از گرایشاتی است که این درک و برداشت را نمایندگی می‌کند. اگر چه جریان کمونیست بین‌المللی یک درک دینامیک از آگاهی طبقاتی دارد، با وجود این، جریان کمونیست بین‌المللی **ناروشنی‌هایی** در مورد **تکامل** آگاهی طبقاتی دارد که به آنها نظری خواهیم افکند. جریان کمونیست بین‌المللی می‌گوید:

"سازمان انقلابی محصول و بخشی از طبقه است. ... نقش و عملکرد سازمان انقلابی بعنوان بخشی از طبقه، تعمیم و یکسان سازی آگاهی از طریق مداخله خود در درون طبقه است."^۱

سوال این است چه چیزی تعمیم یا گسترش خواهد یافت؟ ابتدا و قبل از هر چیز، چیزی باید وجود داشته باشد تا بتوان آنرا تعمیم و گسترش داد یا نه؟ جریان کمونیست بین‌المللی کاملاً درست این موضوع را که آگاهی

^۱ انقلاب جهانی شماره ۱۱

طبقه‌بندی می‌تواند از طریق مبارزه اقتصادی بوجود بیاید رد می‌کند و می‌گوید:

"این ایده که آگاهی طبقه‌بندی نمی‌تواند از یک مسیر مکانیکی و از طریق مبارزه اقتصادی بوجود بیاید کاملاً درست است."^۲

آن موقع آگاهی طبقه‌بندی چگونه بوجود می‌آید. جریان کمونیست بین‌المللی نقطه آغاز آگاهی طبقه‌بندی را چنین توضیح می‌دهد:

"فقط پرولتاریا قادر است خودش را به شکل یک طبقه براساس همبستگی بین‌المللی تشکیل دهد. این همبستگی منادی این است چه روابط اجتماعی در جامعه کمونیستی خواهد بود، و خودجوش در مبارزه نمایان می‌شود. این پدیده باور نکردنی است. کارگران، که تا دیروز بخاطر فشار ناشی از کار به ندرت با یکدیگر صحبت می‌کردند، که حتی گاهی اوقات احساس رقابت با یکدیگر می‌کردند، ناگهان در گرماگرم مبارزه مشغول صحبت با همدیگر می‌شوند، صف می‌بندند و به همدیگر کمک می‌کنند، چنان احساس اتحاد پیدا می‌کنند که برای شکستن همبستگی آهنین‌شان تمامی قدرت بورژوازی با اتحادیه‌ها و پلیس را می‌گیرد. این نقطه آغاز آگاهی طبقه‌بندی است."^۳

^۲ آگاهی طبقه‌بندی و سازمان کمونیستی، صفحه ۴۲

^۳ آگاهی طبقه‌بندی و سازمان کمونیستی، صفحه ۳۳

جریان کمونیست بین‌المللی همیشه اظهار می‌دارد که پرولتاریا باید از مبارزهٔ سیاسی و تئوریک گذشته خود درس بیاموزد و بنابراین می‌گوید:

"برای فراتر رفتن به یک مرحله کیفی بالاتر، پرولتاریا باید از تجربه گذشته خود درسهای سیاسی و تئوریک کسب کند."^۴

سوال همچنان باقی است. این جملات مجرد و انتزاعی هستند. خیلی کنکرت و معین، چگونه پرولتاریا می‌خواهد درس بیاموزد، چطور پرولتاریا می‌خواهد این درس آموزی‌ها را آنالیز کند و تکامل بدهد و کجا می‌خواهد آموزه‌های خودش را ذخیره کند. جریان کمونیست بین‌المللی توضیح می‌دهد:

"برای طبقه کارگر ضروری است بذر مبارزه خود را از طریق درس گرفتن کافی از اقدامات گذشته خود بیافشاند با هدف اینکه در وضعیت مناسبی درک سیاسی خود را تعمیم بدهد. تعمیم دادن این تجارب حتی در زمانهای آرامش مبارزه نیز باید به وقوع بپیوندد. در چنین دوره‌هایی، پرولتاریا می‌تواند با انعکاس تجارب گذشته خود که از طریق آن بقا یافته است و با تنظیم ترازنامهٔ پیروزیها و شکستها، خودش را برای آینده آماده کند. این به این معنی است، که تکامل آگاهی طبقاتی انعکاس بلافاصله و آنی یک وضعیت فرض شده نیست."^۵

^۴ آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۴۵

^۵ آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۹۳

همچنان ناروشن و حتی انتزاعی است. چه کسی می‌خواهد چنین "ترازنامه ای" تنظیم کند، کل پرولتاریا! جریان کمونیست بین‌المللی چنین توضیح می‌دهد:

"و بدین ترتیب برای تهییج کردن و تعمیم دادن عزم و آگاهی خودش به حداکثر اندازه، یک پیشقراول رزمنده تر در درون پرولتاریا بوجود می‌آید."^۶

"در دوره های آرامش اجتماعی، اکثریت عظیم کارگران تسلیم فشار ایدئولوژی بورژوازی می‌شوند. وظیفه تعمیم دستاوردهای سیاسی و یکسان سازی آگاهی طبقاتی را **مصمم ترین**، رزمنده ترین عناصر طبقه عهده دار می‌شوند. پرولتاریا به لطف این بخش، بخاطر این بخش از خودش (تعریف از نقطه نظر سیاسی) می‌تواند از طریق بالا بردن تجارب جزئی و آنی خود، آگاهی جمعی کسب کند. از آنجائی که این بخش زودتر به درک درستی از اهداف جنبش رسیده است، این طبقه کارگر را قادر به تقویت نیروی خود در تمایل به شکستن انزوا و تفرقه می‌سازد که مبارزه او را تضعیف و تکه تکه کرده بود. در این مسیر، یک طبقه قدرتمند و آگاه می‌تواند به مقابله با سرمایه‌داری برخیزد و به آن پیروز شود. برای اینکه این عناصر طبقه وظایف خود را بدرستی انجام دهند، آنها باید خودشان را در سازمان‌های کمونیست انقلابی سازمان دهند."^۷

^۶ آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۴۵

^۷ آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۸۲

چیزی که فهمیده می‌شود این است که کلمه "تعمیم دادن" بطور مرتب تکرار میشود. تکرار کلمه تعمیم دادن به ما کمکی در توضیح و حل مشکل نمی‌کند. قبل از هر چیز، چیزی باید وجود داشته باشد یا تکامل یابد، برای اینکه بعداً بتواند به کل طبقه تعمیم پیدا کند. باید یادآوری کرد که پروسه تکامل آگاهی طبقاتی، یک پروسه دینامیک و حتی یک پروسه ارگانیکی است. این به این مفهوم است که، بعد از یک اعتصاب غیر مجاز یا "اعتصاب وحشی" [وسایل ارتباط جمعی بورژوائی اعتصاب خارج از تحت کنترل اتحادیه‌های کارگری را اعتصاب وحشی خطاب می‌کنند]، یک کارگر می‌تواند خیلی چیزها یاد بگیرد، ولی تا آگاهی طبقاتی فاصله خیلی زیادی وجود دارد. و به همین خاطر است که جریان کمونیست بین‌المللی کاملاً درست درک ایده آلیستی و فیلسوف مابانه شوراکراها را نسبت به آگاهی طبقاتی و نقش انقلابیون، رد می‌کند و چنین می‌گوید:

"برای شوراکراها نقش انقلابیون باید به یک نقش فلسفی، فقط بعنوان ناظران خردمند محدود شود؛ این بلافاصله آنها را در خارج از بطن مبارزه طبقه قرار می‌دهد. هیچ کدام از آنها نمی‌فهمند که تفکر درست و دیالکتیکی از آگاهی طبقاتی و شکوفائی آن با درک انقلابیون بعنوان بخش زنده و فعال از طبقه آنان‌ها همراه است."^۸

چطور این مسئله می‌خواهد حل شود؟ اگر آدم مصمم باشد و بخواهد یک درک "تکاملی" از آگاهی طبقاتی در ادبیات جریان کمونیست بین‌المللی پیدا کند، باید صبر ایوب داشته باشد و یک ذره بین. آدم باید صبر ایوب

^۸ آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۹۹

داشته باشد و با کمک ذره بین خودش، ۹۶ صفحه از یک جزوه ۱۲۶ صفحه ای را بخواند و همچنان امیدوار باشد که موفق خواهد شد. ما انجام دادیم و موفق شدیم. جریان کمونیست بین المللی در صفحه ۹۷ در جزوه "آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی" چنین می نویسد:

"در حقیقت، نقش انقلابیون می تواند در یک جمله خلاصه شود: خودشان را بر اساس منافع تاریخی پرولتاریا با هدف جهت سیاسی روشن دادن به جنبش و کمک فعال به **تکامل** آگاهی طبقاتی سازماندهی کنند." [تاکید از ما]

ما یک دوگانگی و ناروشتی در درک جریان کمونیست بین المللی مشاهده می کنیم. نتیجه این می شود که جریان کمونیست بین المللی نقش خودش را در مورد آگاهی طبقاتی تا سطح یک انتشاراتی انقلابی کاهش می دهد. متأسفانه این دوگانگی و ناروشتی نتایج ناگواری داشته است. ما خودمان را به یک نقل و قول از جریان کمونیست بین المللی در رابطه با درک رزا لوکزامبورگ بسنده می کنیم البته باید تاکید کنیم که لنین و رزا لوکزامبورگ بزرگترین مارکسیستها بعد از مارکس و انگلس بودند که جنبش کارگری در طول تاریخش بخود دیده است:

"بنابر این حزب نمی تواند «از یک دوره از تکامل تاریخ ما صرف نظر کند» و آگاهی را برای «توده عظیم» بیافریند. اما آیا این آگاهی طبقاتی همواره بعنوان وسیعترین جنبش اکثریت ظاهر می شود؟ در سال ۱۹۱۶، هنگامی که رزا لوکزامبورگ این خطوط را نوشت، آیا میتوان گفت که سوسیال دمکراسی، که پرولتاریا را بدرون جنگ

کشانده بود، بیان آگاهی طبقاتی است؟ و هنوز اکثریت بزرگی از پرولتاریا همچنان به این سازمان توهم داشتند. آیا این نشانه پختگی و آگاهی سیاسی بود؟^۹

باید خاطر نشان کرد که جریان کمونیست بین المللی درک کاملاً درستی در مورد دو بعد مختلف آگاهی طبقاتی دارد:

۱. **آگاهی طبقاتی عمقی** (عمیق)، که از بین نمی رود، چیزی که خودش را در تجارب و آموزش تاریخی پرولتاریا بیان می کند، مثل برنامه کمونیستی.

۲. **آگاهی طبقاتی گسترده** (همه گیر)، از توازن قوای آنی بین طبقه پرولتاریا و بورژوازی در یک شرایط زمانی مشخص تعیین می گردد.

جریان کمونیست بین المللی ابعاد مختلف آگاهی طبقاتی را این چنین توضیح می دهد:

"اقلیت کمونیستی واضح ترین و روشن ترین [بخش طبقه] است، مصمم ترین بیان آگاهی طبقاتی برای بعد تاریخ جهانی. آن آگاهی را در **انحصار** خود ندارد: حتی در دوره هایی از عقب نشینی طبقه، به اشخاصی از ترکیب کاملاً بی تاریخ تجزیه نمی گردند. آگاهی طبقاتی یک محصول **جمعی** است یا هیچ چیز، و پی در پی از هر

^۹ آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۵۴

مرحله از حرکت طبقه غنی میشود، از آنی‌ترین مبارزه دفاعی گرفته تا اقدامات عظیم از ماهیت روشن انقلابی.^{۱۰}

و ادامه می‌دهد که باید بین آگاهی طبقاتی و آگاهی در طبقه تمایز قائل شد و حتی اگر جریان کمونیست بین‌المللی تأثیر متقابل آنها به همدیگر را فراموش نمی‌کند.

"حتی اگر آنها بخشی از یک واحد را تشکیل میدهند و به همدیگر تأثیر می‌گذارند، اشتباه است اگر آگاهی طبقاتی را با آگاهی طبقه یا آگاهی در طبقه، چیزی که گستردگی آن در موقعیت مشخصی است یکی بدانیم.... ضروری است بین آن که بیان یک پیوستگی در حرکت تاریخی پرولتاریا است: آن تدارک پی در پی از خطوط نظری سیاسی و برنامه‌ای، از آن که وابسته به فاکتورهایی در شرایط است: گستردگی اینها، موزونی و نفوذ اینها در طبقه، تمایز قائل شویم."^{۱۱}

آگاهی طبقاتی آگاهی پرولتاریا در مورد کل تاریخ خودش است، به بیان دیگر از گذشته خودش تا آینده انقلابی‌اش. زمانی که پرولتاریا به این نتیجه برسد، آن‌موقع می‌فهمد که حیاتش لحظه‌ای نیست، بلکه در سطح تاریخی است. مارکس این مسئله را در اثر معروف خود "خانواده مقدس – فصل چهار" چنین توضیح می‌دهد:

^{۱۰} مارکسیسم در مقابل شورآگرایی – انقلاب جهانی شماره ۱۴

^{۱۱} مارکسیسم در مقابل شورآگرایی – انقلاب جهانی شماره ۱۴

"هنگامی که نگارندگان سوسیالیست، این نقش جهان – تاریخی را به پرولتاریا نسبت میدهند آنطور که نقد نقادانه در باور بدان تظاهر می‌کند به هیچ وجه، به این دلیل نیست که آنان به پرولتاریا مقام **خدایان** را تفویض می‌کنند..... حرف برسر این نیست که این این یا آن پرولتاریا، یا حتی کل پرولتاریا در حال حاضر چه چیزی را به مثابه هدف خود تلقی می‌کند. **مسئله بر سر این است پرولتاریا چیست، و بر وفق این هستی، از لحاظ تاریخی مجبور به انجام چه کاری هست.**"

۲. ۲. انتقال آگاهی طبقاتی بدرون طبقه کارگر

این درک و برداشت توضیح می‌دهد که طبقه کارگر از طریق مبارزه طبقاتی تنها می‌تواند به هویت طبقاتی خویش نائل آید. آگاهی طبقاتی خارج از طبقه تکامل می‌یابد و به درون طبقه انتقال می‌یابد. باید تاکید شود که لنین در رابطه با این موضوع ناروشنائی‌هایی داشت که از انترناسیونال دوم به ارث برده بود اما بعداً آنها را اصلاح کرد. لنین در اثر خود "چه باید کرد" در مبارزه علیه اکونومیستها از ایده انتقال آگاهی بدرون طبقه دفاع کرد. اکونومیستها مונظمه می‌کردند که طبقه کارگر نباید در سیاست دخالت کند و وظیفه آنها شرکت در مبارزات اقتصادی است. اکونومیستها مبارزه سیاسی را به روشنفکران بورژوا واگذار می‌کردند. لنین درک خودش را در رابطه با تکامل آگاهی طبقاتی در "دولت و انقلاب" و "تزهای آپریل" اصلاح کرد.

درک انتقال آگاهی طبقاتی بدرون طبقه از یک استدلال کاملاً درست، استنباط اشتباه می‌کند. چه چیزی اشتباه و چه چیزی درست است. اینکه آگاهی طبقاتی نتیجه مستقیم مبارزه طبقاتی نیست و باید در یک پروسه دینامیک، در یک افق تاریخی و از طریق سازمان انقلابی تکامل یابد، کاملاً درست است. اینکه سازمانهای انقلابی و حزب ابزار ضروری برای تکامل آگاهی طبقاتی پرولتری و بدین طریق یک فاکتور مهم در پیروزی انقلاب کمونیستی است، کاملاً درست است.

اشتباه این درک در این است که تصور نمی‌کند که سازمانهای انقلابی بخشی از طبقه کارگر هستند و بنابراین می‌خواهد آگاهی طبقاتی را توسط سازمانهای انقلابی بدرون طبقه کارگر انتقال دهد. این درک از تصور اینکه فعالیت انقلابیون یک محصول و یک بخش فعال از مبارزه پرولتاریا است، مشکل دارد. چیزی که ماهیت طبقاتی یک حزب سیاسی را تعیین می‌کند نه سابقه جامعه شناسانه اعضای حزب یا رهبری حزب - بلکه برنامه و فعالیت آن حزب یا سازمان انقلابی است.

سازمانهای انقلابی و انقلابیون بخشی از طبقه کارگر و مبارزه آن هستند. این درک منشا طبقاتی را با تعلق طبقاتی در هم می‌آمیزد. ما هرگز اظهار نمیداریم که مارکس، انگلس، لنین، رزا لوکزامبورگ و دیگر انقلابیون کارگر بودند، اما با این همه آنها زندگی‌شان را صرف مبارزه طبقه کارگر کردند. با یک مثال از جریان کمونیست بین‌المللی بحث‌مان را ادامه می‌دهیم. جریان کمونیست بین‌المللی توضیح می‌دهد که:

"به همان دلیل که، سازمانهای انقلابی در درون طبقه کارگر بوجود می‌آیند، پرولتاریا بر اساس همان ضرورت نیروهای خود را در شوراها سازماندهی می‌کند. بنابراین، انقلابیون محصول خود

بخودی و ارادی طبقه هستند. خودبخودی، چرا که وجود آنها محصول مبارزه است و توسط تجربه عملی طبقه شان غنی می‌شود. ارادی، چرا که آنها از ضرورت تاریخی از مبارزه طبقاتی می‌آیند نه فقط از فاکتورهای ساده، محدود، مکانیکی و عوامل اقتصادی.^{۱۲}

۳. ۲. تفاوت‌های ایدئولوژی و آگاهی طبقاتی

تقسیم کار به یدی و فکری منجر به پیدایش لایه‌ای از متخصصین شد که نقش‌شان، دفاع و تکامل ایده‌ها بود. چنین انسانهای روشن‌فکری ایدئولوگ‌ها شدند. آگاهی ایدئولوگ‌ها یک آگاهی فردی و شخصی بوده است. آگاهی بورژوائی، مذهب و غیره نیز نوعی آگاهی هستند و بنابراین آنها ایدئولوگ‌های خودشان را دارند. در مقابل آگاهی پرولتری نمی‌تواند ایدئولوژی باشد و به همین خاطر پرولتاریا ایدئولوگ‌هایی ندارد.

دو معیار مهم برای تمایز بین ایدئولوژی و آگاهی پرولتاریا وجود دارد. اولاً پرولتاریا هیچ قدرت اقتصادی ندارد و هیچ هدفی هم مبنی بر استقرار نوع جدیدی از استثمار ندارد. بنابراین نمیتواند روبنای ایدئولوژیک بوجود بیاورد. به همین خاطر در تمامی ایدئولوژی‌ها انسانها و مناسبات آنان وارونه ظاهر می‌شود. مارکس این مسئله را در ایدئولوژی آلمانی صفحه ۱۹ این چنین توضیح می‌دهد:

"اگر در تمامی ایدئولوژی‌ها، انسانها و مناسبات آنان همانند [تصویر داخل] جعبه عکاسی وارونه ظاهر می‌شوند، این پدیده

^{۱۲} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۴۵

همانقدر از جریان زندگی تاریخی آنان نشأت میگیرد که وارونگی اشیا روی شبکه از جریان زندگی جسمی آنان."

نکته مهم دیگر بر خلاف آگاهی طبقاتی که در یک پروسه جمعی تکامل می‌یابد و جمعی است، ایدئولوژی فردی تکامل می‌یابد و فردی است. برای اینکه بیشتر دقیق باشیم باید اشاره کنیم که آگاهی پرولتری مثل ایدئولوژی، شخصی بوجود نمی‌آید بلکه یک پدیده اجتماعی و تاریخی است.

"ایدئولوژی، حتی اگر بیان کاملاً خوب تسلط یک طبقه اجتماعی باشد، هرگز یک محصول حقیقی جمعی نیست. مثل یک آینه شکسته به هزاران قطعه است که همه منعکس کننده همان تصویر هستند، ایدئولوژی خود را به همه افراد تحمیل می‌کند."^{۱۳}

ایدئولوگ‌ها بعنوان بخشی از رو بنای جامعه طبقاتی وظیفه دارند حقایقیت جامعه وارونه را نشخوار کنند. بخاطر وجود ایدئولوگ‌ها و امکانات بی اندازه آنها است که ایده حاکم، ایده طبقه حاکم می‌شود.

"افکار طبقه حاکم در هر دوران، افکار حاکم هستند، یعنی طبقه ای که نیروی حاکمه **مادی** جامعه است، در عین حال نیروی حاکمه **معنوی** آن نیز است. طبقه ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، در نتیجه وسائل تولید ذهنی را نیز تحت کنترل خواهد داشت، بنحویکه افکار آنها که فاقد وسائل تولید ذهنی هستند در کل تابع آن

^{۱۳} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۳۱

است. افکار حاکم چیزی بیش از بیان اندیشوار مناسبات مادی مسلط، یعنی مناسبات مادی مسلط ادراک شده بصورت ایده ها نیست، و لذا چیزی بیش از بیان فکری مناسباتی که یک طبقه را طبقه مسلط می‌کند، و بنابراین افکار تسلط آن طبقه نیست.^{۱۴}

بر خلاف پند و اندرز ایدئولوگها در باره آزادی انسان، آزادی انسان یک پدیده تاریخی است. به همین خاطر است که پرولتاریا نمی‌تواند خودش را آزاد کند، مگر آن که کل بشریت را آزاد کند.

"«آزادی» عملی است تاریخی و نه ذهنی، و از شرایط تاریخی، سطح صنعت، بازرگانی، کشاورزی، مراوده حاصل می‌شود..."^{۱۵}

یک پیامد دیگر درک انتقال آگاهی بدرون طبقه کارگر این است که درک آنها یک درک ایدئولوژیک از آگاهی طبقاتی ارائه می‌دهد و انقلابیون مبدل به ایدئولوگ‌ها می‌شوند. سر انجام بر خلاف شورآگراها، عالی‌ترین بیان آگاهی طبقاتی شوراهای کارگری نیست، بلکه آن سازمان انقلابی است.

"بر خلاف پند و اندرز «ما فوق دمکراتیک» شورآگرائی، جریان کمونیست بین‌المللی اظهار می‌دارد که شوراهای کارگری عالی‌ترین بیان آگاهی طبقاتی نیست - چیزی که با سختی ها و از میان کلی اشتباهات تکامل می‌یابد- بلکه سازمان انقلابی، جائیکه آنجا

^{۱۴} ایدئولوژی آلمانی، صفحه ۶۰

^{۱۵} ایدئولوژی آلمانی، صفحه ۲۳

اندوخته‌های کل تجربه تاریخی پرولتاریا متبلور می‌شود. آنجائیکه بیشترین تدارک و متمرکز یافته شده شکلی از حافظه جمعی پرولتاریا است، چیزی که فقط به شکل گسترده در شرایط قبل از موقعیتهای انقلابی بوجود می‌آید، در این زمان طبقه دوباره خودش را به یک شیوه خیلی متمرکز اعمال می‌کند.^{۱۶}

۳. سازمان انقلابی در طول سرمایه‌داری

موضوع سازمان انقلابی یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در جنبش کارگری بوده است. دلیل آن این است که این موضوع از همان ابتدا توسط پرولتاریا مشخص نشده بلکه در طول تاریخ طبقه کارگر در حال تکامل بوده است. در طول دوره‌های متفاوت تکامل سرمایه‌داری، سازمان انقلابی نقش، وظایف و شکل متفاوتی داشته است. بنابراین بسیار حیاتی است که این مسئله در طول دوره‌های متفاوت سرمایه‌داری مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

همانطوری که قبلاً هم اشاره شد، پرولتاریا هیچ قدرت اقتصادی ندارد و بنابراین نمیتواند ایدئولوگ‌هایی هم داشته باشد، کوتاه سخن پرولتاریا چیزی جز همبستگی طبقاتی، آگاهی طبقاتی و سازمان انقلابی ندارد.

"تنها قدرت مادی که طبقه کارگر دارد سازمان آن است. به این دلیل است که تشکیل سازمان برای پرولتاریا، بیشتر از طبقات دیگر،

^{۱۶} انقلاب جهانی شماره ۱۴ - مارکسیم درمقابل شوراگرایی

شرط قطعی، مسلم و اساسی برای مبارزه خود است. ظرفیتهای آن برای خود سازمانیابی سنجشی است برای عبور آن از طبقه در خودش به طبقه برای خودش، از یک طبقه ساده اقتصادی در درون تولید سرمایه‌داری به یک طبقه تاریخی.^{۱۷}

همانطور نیز که قبلاً ذکر شد، سازمان انقلابی محصول و بخشی از طبقه است. طبقه، سازمان انقلابی را به عنوان ابزاری برای تکامل، توسعه و تعمیم آگاهی طبقاتی بوجود می‌آورد. اما این به آن معنا نیست که سازمان انقلابی (حزب کمونیست انترناسیونالیست) منحصر به فرد حامل آگاهی طبقاتی است، بلکه روشن‌ترین و واضح‌ترین در درون طبقه است. ضروری است که به سازمان انقلابی یا حزب انقلابی بعنوان بخشی از پرولتاریا بنگریم، اما نه هر بخشی، بلکه آن بخشی که مبارزترین و آگاهترین عناصر طبقه را که قبل از سایرین به اهداف و وظایف تاریخی طبقه کارگر دست یافته‌اند، در خود جمع کرده است.

۱. ۳. در دوران رشد سرمایه‌داری

در طول این دوره وظیفه انقلابیون، بعنوان نمایندگان هدف کلی و نهائی جنبش کارگری، مشارکت فعال در سازمان دادن طبقه کارگر بود. اتحادیه‌ها مدرسه‌ای برای مبارزه بودند و مبارزه مدرسه‌ای برای کمونیسم. اصلاحات فرصتی بود برای دستیابی طبقه کارگر به بهبود پایدار در جامعه سرمایه‌داری. جامعه سرمایه‌داری می‌توانست از طریق مبارزات روزمره انسانی‌تر بشود.

^{۱۷} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۳۷

"در فاز سعودی سرمایه‌داری حزب ارگان اتحاد بدنه طبقه بود، چیزی که برای اصلاحات پارلمانی مبارزه می‌کرد که در آن انقلابیون می‌توانستند از برنامه انقلاب پرولتری دفاع کنند. به موازات حزب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری ارگان بدنه در سطح اقتصادی بودند. این دو نوع از سازمان‌های واحد می‌توانستند به شیوه‌ای دائمی وجود داشته باشند، بنابراین سرمایه‌داری می‌توانست اصلاحاتی برای طبقه کارگر ارائه دهد."^{۱۸}

۲. ۳ در دوران انحطاط سرمایه‌داری

"ملوان خورین در خاطرات خود می‌گوید که چگونه ملوانان خود را سوسیال رولوشنر می‌پنداشتند در حالی که در حقیقت از پلاتنرم بلشویکی دفاع می‌کردند. این همه جا قابل مشاهده بود. مردم می‌دانستند چه چیزی را می‌خواهند اما آنها نمی‌دانستند که آن را چگونه بنامند." (تروتسکی - تاریخ انقلاب روسیه)

در دوره انحطاط سرمایه‌داری سازمانهای سیاسی پرولتری تنها می‌توانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند که وظیفه‌شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه رهبری سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای امکان انقلاب کمونیستی هستند.

^{۱۸} انقلاب جهانی شماره ۱۷

تعریف مارکسیستی حزب چیست؟ حزب آن ارگانیسم سیاسی است که، پرولتاریا برای اینکه آگاهی طبقاتی خودش را تکامل، توسعه، تعمیق و عمق ببخشد و از طریق اعمال رهبری سیاسی، با جهت دادن، هدایت کردن و رهبری پرولتاریا در جهت بزیر کشیدن دولت و نظام سرمایه‌داری در جهت ساختن یک جامعه کمونیستی، بوجود می‌آورد.

مهمترین ناروشنی در برداشت جریان کمونیست بین‌المللی از سازمان انقلابی این است که جریان کمونیست بین‌المللی درک رهبری سیاسی برای سازمان انقلابی یا حزب قائل نیست. این نتیجه منطقی ناروشنی جریان کمونیست بین‌المللی در مورد پروسه تکامل آگاهی طبقاتی است.

زمانی که آگاهی طبقاتی نیازی به تکامل و عمق بخشیدن در یک پروسه دینامیک نباشد بلکه فقط باید تعمیم یابد، نتیجه منطقی آن این می‌شود که نقش یا وظیفه سازمان انقلابی (حزب) تا سطح یک انتشاراتی انقلابی کاهش پیدا می‌کند، مثل یک انتشاراتی، آگاهی را فقط باید تعمیم داد. بنابراین رهبری سیاسی بی مفهوم می‌شود.

تنها مقاله ای که جریان کمونیست بین‌المللی در آن به رهبری سیاسی اشاره می‌کند، مقاله ای است بنام "ششمین کنگره حزب کمونیست انترناسیونالیست (PCint)" که در مجله انترناسیونالیستی شماره ۵ بچاپ رسیده است. اما مقالاتی از جریان کمونیست بین‌المللی وجود دارد که به نفی رهبری سیاسی تحت عنوان درک لنینی می‌پردازد. جریان کمونیست بین‌المللی در مقاله "اتحاد قدرت کارگری یا شورائگری بعنوان وجدان رادیکال چپ" منتشر شده در انقلاب جهانی شماره ۲ چنین می‌نویسد "درک لنینی در مورد نقش رهبری حزب..." و سپس در همان نشریه در صفحه ۳۷ چنین می‌نویسد:

"«نقش رهبری حزب» از نظر ما، اصلی است که اصلاً پاسخگوی آن تجربیاتی نیست که طبقه کارگر از مشکلات انقلاب بدست آورده است."

جریان کمونیست بین‌المللی چنین ادامه می‌دهد:

"آن به ما نشان داده است که انقلابیون، بدور از تحمیل رهبری سیاسی که از خارج به پرولتاریا اعمال می‌شود، بدور از اتخاذ نگرش اراده‌گرایانه که فقط ارزشمند سرجوخه‌های کوچک است، بدور از تحمیل روند وقایع، صرفاً تلاش کردند تا پرولتاریا را بعنوان یک کل از منافع تاریخی خود آگاه کنند."^{۱۹}

و جریان کمونیست بین‌المللی ادامه می‌دهد تا "رهبری" را با "دستور دادن یا فرمان دادن" یکسان قرار دهد و به این طریق همان مفهوم را به "رهبری" می‌دهد که "دستور دادن یا فرمان دادن" دارد.

"جهت دادن به جنبش کارگری یک وظیفه بیش از حد منفعل برای ذائقه آنها است. آنها چیزی کمی تندتر، کمی بیشتر فعال می‌خواهند. بنابراین آنها آهسته از ایده "جهت دادن" یا "مسیر را نشان دادن" بطرف تعبیر کاذب سیاسی از نقش انقلابیون دور می‌شوند. از طریق جهش ظاهراً ساده از "جهت دادن" به "رهبری" با مفهوم فرماندهی یا دستور دادن، آنها بر اساس برداشت‌هایشان اهمیت

^{۱۹} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۱۰۵

بیشتری به فعالیتهای حزب میدهند. در واقع، آنها هیچ گونه کاری از این دست انجام نمی دهند.^{۲۰}

نتیجه یک دوگانگی در درک سازمانی جریان کمونیست بین المللی می شود. از یک طرف جریان کمونیست بین المللی به مسئولیت یا وظیفه **پراهمیت** حزب تاکید می کند، از طرف دیگر "رهبری" را با "فرماندهی" یکسان قرار می دهد. مسلماً درک ما از "رهبری" که یک درک جمعی است، همان درکی نیست که در احزاب راست یا چپ سرمایه معمول است و یک درک شخصی و فردی است.

"اما بعضی از انقلابیون به این سادگی بدگمان هستند، که به نظر آنها حيله ناخوشایندی را مخفی می کند. در چشمانشان، چنین سادگی تنها می تواند یک راه آسان برای بیرون باشد، ناآگاهی و ناچیز برآوردن مسئولیت و الای حزب. برای درخشش بیشتر این "سادگی" و حزب را در شکوه کامل خود احاطه دادن، آنها احساس وظیفه می کنند که به حزب نقش "رهبر" یا "فرماندهی" بدهند.^{۲۱}

شوراگراها که اغلب خودشان را "آنتی لنینیست" یا "آنتی بلشویک" می نامند به جای آنکه خودشان را ضد سرمایه داری بنامند نقش رهبری سیاسی حزب را بعنوان درک لنینی تحقیر می کنند و با این کارشان دو کار انجام میدهند. اول اینکه پرولتاریا را از مهم ترین ابزار خودش، حزب و نقش آن بعنوان رهبری سیاسی خلع سلاح می کنند. دوم اینکه در درون طبقه

^{۲۰} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۱۰۴

^{۲۱} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۱۰۴

کارگر از طریق اینکه استالینیزم، تروتسکیسم، مائوئیسم و غیره را ادامه فراکسیون بلشویک توصیف کنند، مشوش ایجاد می‌کنند. یک مثال از روسیه، چگونه رهبری سیاسی در عمل و پراتیک تحقق می‌یابد را توضیح می‌دهد.

"ملوان خورین در خاطرات خود می‌گوید که چگونه ملوانان خود را سوسیال رولوشنر می‌پنداشتند در حالی که در حقیقت از پلاتفرم بلشویکی دفاع می‌کردند. این همه جا قابل مشاهده بود. مردم می‌دانستند چه چیزی را می‌خواهند اما آنها نمی‌دانستند که آن را چگونه بنامند." (تروتسکی - تاریخ انقلاب روسیه)

رهبری سیاسی حزب یک رهبری **جمعی** است، نه یک رهبری شخصی که در احزاب بورژوائی بسیار معروف است. رهبری حزب یک رهبری **سیاسی** است که نباید به سطح تکنیکی نزول داده شود. مهم نیست گروه‌های متفاوت پرولتاریا خودشان را چه می‌نامند، مهم این است که آنها از برنامه حزب دفاع می‌کنند، آن موقع رهبری سیاسی حزب حقیقت واقعی می‌شود.

۱. ۲. ۳. درک جانشین گرایانه از حزب انقلابی در درون طبقه کارگر

همانطوری که قبلاً هم اشاره شد، مسئله سازمانی از همان ابتدا و قائم بذات از طرف جنبش کارگری مشخص نشده است، بلکه این موضوع از سوی پرولتاریا در حال تکامل بوده است. ایدئولوگ‌های بورژوازی

بلشویکها را متهم می‌کنند که تشنگان قدرت بودند و تنها هدفشان برقراری دیکتاتوری حزبی بود و نباید فراموش کنیم که چگونه آنارشیست‌ها، شوراکراها و دیگران به شیوه شرم آوری به این عده می‌پیوندند. از همان ابتدا بلشویکها درک جانشین گرایانه نداشتند بلکه آنها می‌گفتند "تمام قدرت به شوراها".

"هیچ حزبی خودش را جایگزین فعالیت عملی و قاطع کارگران نمی‌کرد. بلشویکها بشیوه قاطع در درون طبقه کارگر فعالیت می‌کردند ولی آنها قدرت را بجای کارگران نگرفتند."^{۲۲}

با شکست موج انقلابی، مخصوصا در آلمان، انقلاب در روسیه محکوم به انزوا شد. با انزوای انقلاب در روسیه بود که درک جانشین گرایانه پیش بلشویکها تقویت شد، چیزی که ریشه های خود را در ناروشنی های انترناسیونال دوم داشت. سوال این است، بلشویکها باید محکوم شوند، یا ما باید از تجربیات آنها درس بگیریم.

"انحطاط شتابنده انترناسیونال کمونیست موجب قیام فوری و ناگهانی در میان سالمترین عناصر انقلابی شد. اما این قیام فوری و ناگهانی چه دشوار بود! کسانی که امروز وانمود می‌کنند همه چیز را اختراع کرده اند و کسانی که تاریخ را از ارتفاعات برتر فکری خود قضاوت می‌کنند در واقع اتخاذ نگرش بچه گانه، تجسم «آنچه می‌بایست می‌شد» در آن دوره و محکوم کردن هر چیزی که خارج از برنامه انتزاعی آنان بوده است. ما تاریخ را محکوم نمی‌کنیم، اما

^{۲۲} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۶۲

از آن برای آینده مان درس میگیریم. همچنین برای ما مضحک می شد تجزیه و تحلیل کردن سیر قهقرائی موج انقلابی و مرگ دردناک انترناسیونال کمونیست که گوئی محصولی از نقشه های ماکیاوالی بلشویکها بود!^{۲۳}

در واقع فقط بلشویکها تحت تاثیر ایده جانشین گرایانه نبودند، بلکه حتی اسپارتاکیستها و رزا لوکزامبورگ هم بود. رزا لوکزامبورگ می گوید آنها قدرت را نخواهند گرفت قبل از آنکه اکثریت عظیم طبقه کارگر از آنان حمایت کنند.

"اتحادیه اسپارتاکیست از گرفتن قدرت دولتی امتناع می ورزد تنها به خاطر اینکه عناصر شایدمان-ابرت (Scheidemann-Ebert) کاملاً خودشان را بی اعتبار کرده اند.... اتحادیه اسپارتاکیستها هرگز قدرت دولتی را نخواهند گرفت مگر اینکه اکثریت بزرگی از توده کارگر آلمان بروشنی خواستار تحقق آن باشند. (برنامه پیشنهادی به تصویب رسیده در تاسیس KPD در سال ۱۹۱۸)"^{۲۴}

۲. ۳. درک حزب توده ای در درون جنبش کارگری

"تجربه تاریخی این ایده را تقویت کرده است. بدین ترتیب هنگامیکه بلشویکها عزم جدی نشان دادند تا خارج از جریانهای قدیمی سوسیال

^{۲۳} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۶۴

^{۲۴} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۶۰

دمکراسی و بنابراین تمام همت شان را در پیشرفت انقلاب انداختند
- چپ سوسیال دمکراسی آلمان تاامل کرد تا بند ناف خود را از جسد
مرده [سوسیال دمکراسی قدیمی] قطع کند، و انجام این کار یک
وقفه در مسیر تاریخی انقلاب جهانی انداخت.^{۲۰}

روزا لوکزامبورگ یک منبع الهام بخش برای انقلابیون و سازمانهای
سیاسی پرولتری بوده و همچنان است. او یکی از آنهایی بود که کاملاً
صحیح اعلام کرد که آگاهی طبقاتی محصول مبارزه خود طبقه کارگر است
و نبایستی از بیرون بدرون طبقه انتقال یابد، اگر چه او نا روشنایی‌هایی در
این زمینه داشت. او بخوبی تکامل سرمایه‌داری را متوجه شد، که
سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود شده است. صرف نظر از توضیح
او، از مکانیسم بحران انحطاط سرمایه‌داری، درک او مخصوصاً در مورد
پدیده امپریالیسم کاملاً درست بود. او که تکامل سرمایه‌داری را خوب درک
کرده بود، چطور این برداشت او به درک او از مسئله و مفهوم سازمانی
تاثیر گذاشت.

"روزا لوکزامبورگ و انقلابیون آلمان [سرانجام] بند ناف خودشان
را از سوسیال دمکراسی کاملاً قطع کردند. این کاملاً درست است
که روزا لوکزامبورگ اولین کسی بود که از عقاید کائوتسکی جدا
شد. هنگامیکه، پس از ۱۹۱۰ او کائوتسکی را متهم کرد که مسیر
را برای اپورتونیسم باز کرده است، او توسط هیچ سوسیال دمکرات
روسی حمایت نشد و مهمتر از همه توسط لنین، کسی که اتهامات او

^{۲۰} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۹۸

را «اغراق‌آمیز» می‌دانست. با این حال این لنین بود نه روزا لوکزامبورگ، کسی که با روشنی بسیار اصرار می‌کرد و بسیار جدی برای یک گسست سازمانی از اپورتونیست‌ترین عناصر از حزب سوسیال دمکرات روسیه بود؛ منشویک‌ها. در مقابل لوکزامبورگ و کائوتسکی برای یک بار با هم توافق داشتند زیرا هر دو منتقد این سیاست "جدا شدن" بودند و خواستار الحاق مجدد سوسیال دمکراسی روسیه بودند.^{۲۶}

روزا لوکزامبورگ از این ایده که سازمانهای انقلابی محصول طبقه کارگر هستند، کاملاً صحیح دفاع میکرد اما درک او از سازمان انقلابی (یا حزب) کاملاً صحیح نبود. اگر چه او انحطاط سرمایه‌داری را خیلی خوب درک کرده بود، با وجود این او در سوسیال دمکراسی گرفتار ماند که بیشتر مناسب دوره رشد سرمایه‌داری بود. حزب برای او اهمیت خودش را از دست می‌دهد و به همین دلیل است که او بیزار از اهمیت کمیته مرکزی حزب است.

"تا اتفاقاتی که تاسیس حزب کمونیست آلمان (KDP) را در سال ۱۹۱۹ مجبور کرد، لوکزامبورگ مردد باقی ماند. او در ترک حزب سوسیال دمکرات درنگ کرد تا سازمان جداگانه‌ای را شکل بدهد، چیزی که در ابتدا، ریسک در اقلیت بودن را میداد. او قبل از تمایل مداوم لنین برای ایجاد یک انترناسیونال کمونیستی جدید عقب نشینی کرد.... آنچه لوکزامبورگ را محبوس کرد و او را مردد کرد، درک

^{۲۶} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۵۷

عمومی‌اش از عملکرد حزب توده ای و پیامدهای آن برای نقش حزب بود.

این مبارز، کسی که مدرسه سوسیال دموکراسی را گذارنده بود، چنان دلبستگی بی قید و شرطی را به سرشت توده‌ای جنبش انقلابی تکامل داد، که برای او حزب مجبور به وفق دادن خود به هر کاری بود که این ویژگی را داشته باشد. از آنجائیکه دلبستگی او به دید سوسیال دموکراتیک از حزب توده ای بود لوکزامبورگ تمایلی نداشت از جنبش پیش‌تر برود. او مردد بود سازمانی را ترک بگوید که هنوز "توده‌ای" از کارگران به آن اعتماد داشتند. حتی بعد از آشکار شدن و قطعی بودن مرگ حزب سوسیال دموکرات (SDP) و انترناسیونال دوم در سال ۱۹۱۴ لوکزامبورگ همچنان به تکرار این ادامه داد که این جنبش همگانی است که باید بر اپورتونیزم غلبه کند؛ انقلابیون نتوانستند به این جنبش شتابی بدهند.

برای او "اشتباهات" مرتکب شده توسط جنبش کارگری واقعا انقلابی از لحاظ تاریخی پر بارتر و ارزشمندتر از خطاناپذیری بهترین کمیته مرکزی بود. (مسئله سازمانی سوسیال دموکراتیک)^{۲۷}

حقیقت این است که ناروشنایی‌های روزا لوکزامبورگ در مورد نقش و عملکرد سازمان انقلابی، نتیجه منطقی ناروشنایی‌های او در مورد پروسه تکامل آگاهی طبقاتی است. مشکلات سازمانی اساسا مسائل سیاسی هستند و ریشه سیاسی دارند. زمانی که نیازی نیست تا آگاهی طبقاتی در یک پروسه دینامیک تکامل یافته و عمق ببخشد و فقط باید تعمیم یابد، آن

^{۲۷} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۵۸

موقع نتیجه آن می‌شود که سازمان انقلابی اهمیت خودش را از دست می‌دهد.

"روزا لوکزامبورگ هرگز قادر به درک این واقعیت نشد که سیرت جمعی از فعالیتهای انقلابی چیزی است که تکامل و توسعه می‌یابد. تعمیم آگاهی طبقاتی برای یک بار و برای همه انجام نیافته است."^{۲۸}

و جریان کمونیست بین‌المللی ادامه می‌دهد:

"بنابر این حزب نمی‌تواند «از دوره هائی از تکامل تاریخ ما صرف نظر کند» و به فراهم کردن آگاهی طبقاتی در پیش "توده وسیع" بپردازد. اما آیا این آگاهی طبقاتی همواره به عنوان وسیع ترین جنبش اکثریت ظاهر میشود؟ در سال ۱۹۱۶، هنگامی که روزا لوکزامبورگ این خطوط را مینوشت، آیا میتوان گفت که سوسیال دمکراسی که طبقه کارگر را بدرون جنگ کشیده بود، بیانگر آگاهی طبقاتی است؟ و با وجود اینکه اکثریت بزرگی از پرولتاریا همچنان به این سازمان توهماتی داشتند. آیا این نشانهای از بلوغ و آگاهی سیاسی^{۲۹}؟"

سوال اساسی این است، چطور سوسیال دمکراسی آلمان موفق شد پرولتاریا را به جنگ جهانی بسیج کند، در حالی که سوسیال دمکراسی

^{۲۸} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۵۹

^{۲۹} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۹۹

آلمان یکی از با تجربه ترین احزاب در درون انترناسیونال دوم بود. یک فاکتور اساسی مشکل اسپارتاکیستها و در راس آن روزا لوکزامبورگ از فهم نقش و عملکرد سازمان انقلابی در عصر انحطاط سرمایه داری بود. بنابراین آنها تردید کردند تا خودشان را از سوسیال دمکراسی جدا کنند و مدت طولانی در درون سوسیال دمکراسی ماندند. نتیجه اش این شد که جناح راست آن به مسموم کردن طبقه کارگر پرداخت و سر انجام به پرولتاریا خیانت کرد و به جبهه بورژوازی پیوست.

"بنابر این در ماه ژانویه ۱۹۱۸، اولین اعتصاب بزرگ تحت تاثیر انقلاب روسیه بوقوع می پیوندد. توسط حزب سوسیال دمکرات [آلمان] آگاهانه به این اعتصاب بزرگ پشت کردند و آنرا به دام قانونیت بورژوائی انداختند - به عبارت دیگر - به مرگ خود کشاندند. در مقابل چنین مانور هائی (که علاوه بر این، در سراسر اروپا تعمیم یافته بود) اسپارتاکیستها، جناح چپ، که هنوز هم از سوسیال دمکراسی نگسسته بودند، **کاملا ضعیف بودند**."^{۳۰}

نتیجه تامل اسپارتاکیستها که در زمان مناسبی از سوسیال دمکراسی آلمان جدا شوند تراژدیک بود. پرولتاریا به حمام خون بسیج شد و در جنگ جهانی اول سلاخی شد. بعد از آن، سگان شکاری (سوسیال دمکراتها) دو تن از مهم ترین مبارزان پرولتاریا را کشتند، تا پرولتاریا را بیشتر و بیشتر در سر درگمی و افسردگی سیاسی فرو ببرند. یکی از عوامل اساسی در شکست انقلاب آلمان تردید اسپارتاکیستها (و در راس آن روزا

^{۳۰} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۱۰۰

لوکزامبورگ) در گسستن از سوسیال دموکراسی و تأسیس حزب کمونیست مثل بلشویکها بود. اشتباه آنها یک مانع اساسی برای موج انقلاب و به تبع آن برای انقلاب جهانی بود.

"هنوز بعدها، اسپارتاکیستها به این درک رسیدند که تامل آنها یک خطای خطرناک بوده است، و به صورت یک حزب سیاسی مستقل در آمدند. به این دلیل است که حزب کمونیست KDP (اسپارتاکیستها) - سر انجام در دسامبر ۱۹۱۸ بنیان نهاده شد. متأسفانه، تولد آن با تاخیر بود، و در ژانویه ۱۹۱۹ حزب کمونیست هنوز پر از همان ترس از مداخله سرنوشت ساز بود، همان مشاجره بی پایان قبل از اینکه هر گونه اقدامی انجام گیرد، همان فقدان جهت گیری و نبود هیچ گونه افق سیاسی روشن."^{۳۱}

جریان کمونیست بین‌المللی چنین ادامه می دهد:

"در آن زمان در آلمان، تمام کار تبلیغات و آژیتاسیون سیاسی بر اساس برنامه‌ای و سازمانی مشخصی نبود. بعداً KDP به مسیر اپورتونیستی خودش ادامه داد و در دسامبر ۱۹۲۰، با «چپ» سوسیال دموکراسی VKDP یکی شد. این رفتار مبهم، عکس العمل سالم‌ترین عناصر پیشقراول سیاسی را بوجود آورد و موجب سازمانیابی آنان در یک حزب مستقل، حزب کارگران کمونیست آلمان (KADP) شد. متأسفانه این واکنش با تاخیر یعنی در آوریل ۱۹۲۰ بوقوع پیوست.

^{۳۱} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۱۰۱

پیش از این انقلاب جهانی در موقعیت بسیار دشواری بود و شکست بدنبال شکست مبارزه میکرد تا اینکه به شکست نهائی خود در سال ۱۹۲۷ منتهی شد. انقلابیون در انجام وظایف خود شکست خورده بودند - آنها خودشان را به اندازه کافی زود سازماندهی نکرده بودند.^{۲۲}

۳. ۲. ۳. نمونه لهستان و فقدان سازمان انقلابی

در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، پرولتاریای لهستان شروع کرد که برخیزد. ما پرولترهای مبارزی را می بینیم که میخواهند از دست این دنیای وارونه خلاص شوند. قیافه های مصمم آنها هرگز فراموش نخواهد شد. مبارزه طبقاتی سراسر لهستان را فرا می گیرد و میخواهد که ناقوس مرگ سرمایه داری را بزند. اما سر انجام می بینیم که چطور لخ والسا دست پاپ را می بوسد، پاپ که نماد ایدئولوژی سرمایه است. دو فاکتور اساسی برای شکست پرولتاریای لهستان وجود دارد:

۱. مبارزه طبقاتی در درون مرزهای ملی محبوس ماند. اگر چه مبارزه طبقاتی با شدت کمتری در دیگر کشورها جریان داشت، اما این مبارزه به آن کشورها گسترش پیدا نکرد.

۲. فقدان یک سازمان انقلابی که آگاهی طبقاتی را تکامل و عمق ببخشد و یک رهبری سیاسی برای پرولتاریا ایفا کند. درکی که

^{۲۲} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۱۰۳

اظهار می‌دارد نقش سازمان انقلابی فقط تعمیم آگاهی طبقاتی است، چگونه این مشکل را توضیح می‌دهد. شکست پرولتاریای لهستان یک تائید یا گواهی است بر ضرورت اینکه آگاهی طبقاتی در یک پروسه دینامیک تکامل یافته و عمق می‌بخشد.

۴. وظایف روز انقلابیون

در شرایطی مثل امروز که به انقلابیون اجازه نمی‌دهد تا نفوذ زیادی در طبقه کارگر داشته باشند، کار نظری، رشد و تکامل تئوری‌ها (درس آموزی از تجربه تاریخی پرولتاریا) تربیت و آموزش کادرها بر آژیتاسیون تقدم دارد. بطور خلاصه شکل‌گیری کادرهای پرولتری همراه با کار نظری، اولین گام در ساختن حزب انترناسیونالیستی، وظیفه امروزه انقلابیون است. آن موقع این سوال مطرح می‌شود، چه وقتی حزب می‌تواند ساخته شود؟ در رابطه با اینکه چه وقتی حزب ساخته شود، دو دیدگاه در درون طبقه کارگر وجود دارد. به هر دو دیدگاه نظر می‌افکنیم:

- تشکیل حزب یک عامل ذهنی و ارادی است – این نگرش بر این باور است که ساختن حزب انقلابی به اراده مبارزان کمونیست و به سطح آگاهی طبقاتی انقلابیون بستگی دارد، به عبارت دیگر این دیدگاه تشکیل حزب را یک عامل ذهنی ارزیابی می‌کند، یک اقدام از روی اراده و عزم انقلابیون.

- شکل‌گیری حزب محصول رشد مبارزه طبقاتی است – نگرش دوم شکل‌گیری حزب انقلابی را یک فاکتور در تکامل آگاهی طبقاتی می‌پندارد که به توازن قوا بین طبقات اجتماعی و بطور مستقیم به سطح مبارزه طبقاتی بستگی دارد. این نگرش فکری بر این باور است که تنها تاکید بر ضرورت تاریخی تشکیل حزب کافی نیست، بلکه تشکیل آن از شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در آن زمان و با درس‌گیری از میراث مبارزات گذشته و با چشم انداز مبارزه طبقاتی کوتاه مدت و دراز مدت تعیین می‌شود.

۵. مسئله فراکسیون

در شرایطی مثل امروز که حزب انقلابی نمی‌تواند شکل بگیرد، انقلابیون تنها می‌توانند به شکل یک فراکسیون یا به شکل خاص سازمانی، خودشان را سازمان دهند. **فراکسیون** یک سازمان بخصوصی است با وظایفی که مخصوص آن شرایط ویژه ای است که حزب نمی‌تواند وجود داشته باشد یا شکل بگیرد. چند مثال از تجارب تاریخی پرولتاریا به شفاف شدن بحث کمک می‌کند. مثال اول حزب بلشویک است.

"بعد از سال ۱۹۰۵ نمیتوان به حزب بلشویک بعنوان یک حزب نگریست، یک فراکسیون در درون حزب سوسیال دمکرات روسیه بود، که خود به فراکسیونها و گرایشهایی تقسیم شده بود. این تنها راه برای زنده ماندن فراکسیون بلشویکی شده بود. برای اینکه مجدداً در

سال ۱۹۱۷ قادر شود در خدمت هسته مرکزی برای تشکیل حزب کمونیست باشد. این آن معنا و مفهوم واقعی و تاریخی حزب بلشویک است.^{۳۳}

و مثال دوم این چنین است:

"مثال دیگر انحلال اتحادیه کمونیستها بعد از سالهای طوفانی انقلاب ۵۰-۱۸۴۸ میلادی است. تا زمانیکه مارکس معتقد بود که هنوز مرحله انقلابی به پایان نرسیده بود، با وجود صدمه ها و شکست های سنگین، او همچنان سعی کرد تا اتحادیه کمونیستها را سر پا نگهدارد، به گروهبندی نیروها می پرداخت تا سازمان [انقلابی] را تقویت کند. اما زمانی که او متقاعد شد که دوره انقلابی به پایان رسیده است و یک دوره طولانی از ضد انقلاب شروع شده است. او اعلام کرد بدلیل خطرات ناشی از عقب نشینی، امکان ندارد [اتحادیه کمونیستها] را سر پا نگه دارد، با توجه به شرایطی که وظایف واقعا پر بار ولی بیشتر فروتن و کمتر جذاب، کار نظری و پرورش و شکل گیری کادرها را بر عهده دارد."^{۳۴}

^{۳۳} وظیفه روز: تشکیل حزب یا پرورش کادرها - انقلاب جهانی شماره ۹

^{۳۴} وظیفه روز: تشکیل حزب یا پرورش کادرها - انقلاب جهانی شماره ۹

۶. درک سازمانی چپ آلمان و هلند

"چپ هلندی بعنوان یک جریان انقلابی در حال مرگ است. از طریق چپ هلندی نیست که میراث نظری به عناصر جدیدی که در درون طبقه بوجود می آیند انتقال می یابد. درک و انتقال این میراث وظیفه سازمانهای انقلابی است، نه وظیفه ای برای اشخاص و گروه های بحث."^{۳۰}

چپ آلمانی و هلندی نقش مهمی را در اوایل دهه ۲۰ میلادی در مقابل انحطاط انترناسیونال کمونیستی و در نتیجه به یک قطب در دفاع از مواضع انقلابی تبدیل شد. چپ آلمانی و هلندی درک بسیار روشنی در مورد اتحادیه های کارگری، پارلمانتاریسم و غیره داشت. متأسفانه، پس از دهه ۲۰ میلادی چپ آلمانی و هلندی نتوانست بعنوان یک قطب از مواضع کمونیستی و پرولتری دفاع کند و بخشی از آن شروع به توسعه و تکامل موضوعی کرد که به رد روش و متد مارکسیستی می انجامید و حتی عقب نشینی هائی از مواضع انقلابی را پشت سر گذاشت.

نکته بسیار مهم درک پروسه تکامل نظام سرمایه داری است، به عبارت دیگر، درک اینکه چگونه سرمایه داری دوره های متفاوت خود را طی کرده است، چگونه توسعه سرمایه داری عملکرد حزب را در دوره های متفاوت سرمایه داری تحت تاثیر قرار داده است. حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) متوجه این روند توسعه بود و این مسئله را روشنی دریافته بود و به طبع آن کمک شایانی به تکامل مسئله سازمانی انجام داد.

^{۳۰} مسئله سازمانی چپ هلندی-آلمانی - انقلاب جهانی شماره ۱۲

"سهم عمده چپ آلمان در درجه اول، حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) - فهمیدن ضرورت حزب در انقلاب نبود. برای حزب کارگران کمونیست آلمان که در سال ۱۹۲۰ میلادی تشکیل شده بود، الزامی به گفتن نداشت. کمک اساسی آن این بود که فهمیده بود عملکرد حزب در عصر انحطاط سرمایه‌داری دیگر همان نیست. دیگر حزب توده ای نبود، که طبقه را سازماندهی و جمع کند - بلکه یک حزب، یک هسته، که آگاهترین و فعالترین مبارزان پرولتاریا را سازماندهی می‌کند. بعنوان بخش بخصوصی از طبقه حزب باید در مبارزه طبقاتی و در ارگانهائی که از مبارزه طبقاتی منشأ می‌گیرد: کمیته‌های اعتصاب و شوراهای کارگری مداخله کند. حزبی که یک حزب برای انقلاب بود و دیگر برای تغییرات تدریجی در ارگانهائی که پرولتاریا دیگر هیچ کاری به انجام شان نداشت (اتحادیه‌ها و پارلمان) جز انهدام آنها، مبارزه نمی‌کرد. و سر انجام، فقط به این دلیل که حزب بخشی از طبقه است و نه نماینده آن یا رئیس آن، حزب نمیتواند در مبارزه خود جانشین طبقه شود یا قدرت را بجای طبقه کسب کند. دیکتاتوری طبقه دیکتاتوری شوراهای کارگران است، نه [دیکتاتوری] حزبی. در مقابل درک بورژوازیستی، حزب نیست که طبقه را بوجود می‌آورد، بلکه طبقه است که حزب را بوجود می‌آورد. این به معنی، باورهای مثل درک‌های منشویکی یا پوپولیستی که استدلال میکرد حزب در خدمت طبقه باشد، نیست. حزب یک خدمتکار نیست که منفعلانه خودش را به هر تردید یا انحراف در طبقه سازگار کند. در مقابل، وظیفه آن «تکامل آگاهی طبقاتی حتی به قیمت اینکه به تقابل با توده

های وسیع بیانجامد». تزهائی درباره نقش حزب در انقلاب
KAPD، ۱۹۲۰، ۳۶۱

اگر چه حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) فهمیده بود که عملکرد حزب در طول دوره های مختلف سرمایه داری تغییر پیدا می کند و در دوران انحطاط سرمایه داری، دیگر نه حزب توده ای بلکه هسته ای از آگاهترین مبارزان پرولتاریا، علیرغم این KAPD ابهاماتی داشت که سر انجام به محو شدن آن انجامید. جریان کمونیست بین المللی این ابهامات را و همچنین دلایلی را که منجر به محو KAPD شد به شکل زیرین توضیح می دهد:

"واقعیت این است که [KAPD] درست زمانی تشکیل شد که انقلاب آلمان بعد از شکست ۱۹۱۹ به روند نزولی خود نزدیک می شد. سر انجام حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) به دفاع از این ایده برخاست که برای جلوگیری از انحطاط انقلابی طبقه کارگر می توان از تاکتیک کودتا استفاده کرد. در جریان تظاهرات توده ای در مرکز آلمان در سال ۱۹۲۱ از کارگران کارخانه اونا (Ievna) نزدیکی هاله (Halle) خواسته شد بر خلاف اراده خود به قیام برخیزند. این نشان داد که نقش حزب را درست نفهمیده اند، یک بدفهمی که به انحلال آن منتهی شد. حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) همچنان بر این ایده باور داشت که حزب یک "مرکز

^{۳۶} مسئله سازمانی چپ هلندی-آلمانی — انقلاب جهانی شماره ۱۲

فرماندهی نظامی" برای طبقه است، زمانی که پیش از هر چیز یک پیشقراول سیاسی برای کل طبقه کارگر است. به همین ترتیب، زمانی که شوراهای کارگری در حال فروپاشی بودند، حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) در دام اراده گرائی گرفتار شد و از ایده سازمان دوگانه دائمی طبقه کارگر دفاع کرد، نتیجه آن دامن زدن به سر درگمی بود در مورد تفاوت‌های سازمان‌های واحد و یگانه پرولتری (مجامع عمومی، کمیته‌های اعتصاب و شوراهای کارگری) که برای مبارزه بوجود می‌آیند و سازمانی از اقلیت انقلابی که در چنین ارگان‌هایی دخالت می‌کنند تا افکار و عملکرد آنها را زنده نگه دارند.^{۳۷}

سوالی که می‌شود مطرح کرد این است، از یک طرف KAPD فهمیده بود که عملکرد حزب در طول دوره های متفاوت سرمایه تغییر می‌کند و مخصوصاً در دوره انحطاط سرمایه‌داری حزب دیگر یک حزب توده ای نیست، که طبقه را جمع و سازماندهی میکرد - بلکه یک حزب، یک هسته از آگاهترین مبارزان پرولتاریا، از طرف دیگر ابهامات زیادی که سر انجام به محو شدن آن انجامید.

"چپ آلمان همیشه از یک ناپختگی کلی طبقه کارگر آلمان رنج می‌برد، و از ناتوانی انقلابیون این کشور در ساختن حزب انقلابی، مسلح به تئوری و آماده برای روبرو شدن بر موج مبارزات کارگری. برای مدت زمان طولانی عناصری از چپ سوسیال

^{۳۷} مسئله سازمانی چپ هلندی-آلمانی - انقلاب جهانی شماره ۱۲

دمکراسی آلمان (SPD) تردید کردند آشکارا از سوسیال دمکراسی گدست کنند و حزب مستقلی را سازمان دهند. به همین دلیل، حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) به عنوان یک سازمان جوان و با تجربه کم ظاهر شد.^{۳۸}

۱. ۶. عقب نشینی های سازمانی چپ آلمان و هلند

چپ آلمانی-هلندی، از یک سو بدلیل ابهامات خودش در مسئله سازمانی و نقاط ضعف خود در روش و متد دیالکتیکی و از سوی دیگر بدلیل فشار وحشتناک ناشی از ضد انقلاب، شروع به تکامل مواضعی کرد که به رد روش و متد مارکسیستی انجامید و حتی عقب نشینی هائی را در این زمینه پشت سر نهاد. جریان کمونیست بین المللی اشتباهات و سردرگمی های چپ آلمانی را در ناتوانی چپ آلمانی از درک، نقش و عملکرد حزب در دوره انحطاط سرمایه داری توصیف می کند. سوالی که همچنان باقی می ماند این است، روزا لوکزامبورگ مهمترین چهره در درون چپ آلمان درک بسیار واضح و روشنی از انحطاط سرمایه داری داشت و حتی حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) درک روشنی در مورد انحطاط سرمایه داری داشت. چرا چپ آلمان-هلند پیش از آنکه وظایف خود را به اتمام برساند، از هم پاشید؟

"چپ آلمانی - هلندی در زیر فشار وحشتناک ضد انقلاب، در باره مسئله نقش سیاسی حزب پرولتری بیشتر و بیشتر سازش انجام داد."^{۳۹}

^{۳۸} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۷۹

^{۳۹} چپ آلمانی- هلندی شاخه ای از آنارشیزم نیست - انقلاب جهانی شماره ۸۱

"چپ آلمان گیج‌سری‌های جدی و اساسی را در درون خود تکامل داد.

۱. بدلیل تحلیل نادرست از انقلاب روسیه، هم بورژوائی و هم پرولتری، ابتدا انقلاب پرولتری (۱۹۲۱) و سپس بعنوان انقلاب بورژوائی، حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) در درون خود گرایش را تکامل داد که وجود حزب سیاسی را دلیل ماهیت بورژوائی انقلاب روسیه می‌دید.

۲. با تئوریزه کردن و رد صحیح این که، خود را یک حزب پارلمانی در نظر بگیرد که می‌خواهد قدرت را بگیرد، گرایشی در درون اتحادیه عمومی کارگران آلمان - حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD-AAUD) حول مواضع کاملاً «ضد حزبی» شکل گرفت. این جریان «ضد روشنفکری» در درون حزب کمونیست کارگران آلمان (KAPD) و توسط گرایش اسن (Essen) شکل گرفت و سپس در اتحادیه کمونیستهای شوراکرا. اما معروفترین انشعاب در اتحادیه عمومی کارگران آلمان - حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD-AAUD)، در ابتدای دهه ۲۰ میلادی، همان است که حول اوتو روله (Otto Ruhle) شکل گرفت که AAUD(E) را تشکیل میداد.

۳. همانطوری که وجود جداگانه حزب سیاسی را رد می‌کرد به عنوان مثال، AAUD(E) مدافع توسعه سازمان‌هایی بود که نیمه راه بین شورا و حزب بود [حد واسط شورا و حزب بود] اتحادیه عمومی کارگران (AAU). نتیجه نهایی این تجزیه و تحلیل منتهی به این شد که، بعضی از عناصر از طریق انشعاب به فعالیت خود

خاتمه دادند و خودشان را بر اساس تجزیه و تحلیل ضد سازمانی انحلال کردند. در سال ۱۹۲۵، روحله خودش به هر گونه فعالیت سیاسی سازمان یافته خاتمه داد.^{۴۰}

۲. ۶. مرگ گورتر (Gorter) و ناپدید شدن چپ آلمانی و هلندی

از یک سو ابهامات، ناروشنائی ها و سردرگمی های چپ آلمانی و هلندی و از سوی دیگر فشار ناشی از انحطاط انترناسیونال کمونیستی، به عبارت دیگر شروع دوره ضد انقلاب، منجر به ناپدید شدن چپ آلمانی و هلندی شد. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۷ هرمن گورتر فوت کرد. با مرگ گورتر، مهم ترین، با اهمیت ترین و پر نفوذ ترین مبارز چپ آلمانی-هلندی، آخرین نیروهائی که توانائی فعال نگهداشتن حزب کارگران کمونیست (KAP) را داشتند، ناپدید شدند.

در سال ۱۹۲۷ میلادی یک سری جلسات بحث و گفتگو بین اعضای هلندی KAP و انقلابیون آلمانی در مورد مشکلات دوره انتقالی در گرفت. نتیجه این جلسات بحث و گفتگو موجب پیدایش گروه انترناسیونالیست کمونیست (GIC) شد. بدون شک گروه انترناسیونالیست کمونیست پربارترین گروه از گروه های شورائگرائی هلندی بود. از دهه ۳۰ میلادی چپ آلمانی-هلندی بعنوان یک جریان انقلابی از بین رفت. عناصر باقی مانده متد مارکسیستی را ترک کردند و به قهرمانان ضد حزبی تبدیل شدند.

^{۴۰} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۷۸

یکی از چهره های مهم چپ آلمان-هلندی پانه کوک بود. پانه کوک انقلابی بزرگی بود که نقش اساسی در چپ آلمان-هلند ایفا کرد، اما بعداً متد مارکسیستی را ترک کرد و به تکامل تئوری‌هائی دست زد که به گنج‌سازی در درون جنبش کارگری دامن زد. اگر گورتر بعنوان سمبل قوت پرولتاریا جان خود را از دست داد، پانه کوک بعنوان سمبل گنجی، ضعف پرولتاریا و پیروز شده توسط ضد انقلاب مرد.

پانه کوک می‌توانست همچنان به دفاع از مواضع انقلابی خود ادامه دهد و خدمات فناپذیر تاریخی، نه تنها به پرولتاریا بلکه به کل بشریت انجام دهد. ولی او تصمیم به ترک روش مارکسیستی در خطوط پایه ای آن، مسئله حزب، انقلاب و غیره کرد. شروع به تحقیر کردن، ناچیز شمردن، بی اعتبار کردن انقلابیون و انقلاب اکبر کرد. بطور خلاصه، پانه کوک انقلابی بزرگی بود که خطاهای اساسی در سال‌های آخر زندگی خود انجام داد.

مهمترین گروهی که نقشی بر ویرانه‌های به جا مانده از ناپدید شدن چپ هلندی-آلمانی ایفا کرد، گروه انترناسیونالیست کمونیست (GIC) بود. گروه انترناسیونالیست کمونیست یک گروه کمونیستی از دیدگاه ما نبود، بلکه رادیکال‌ترین گروه در درون شورائگرائی بود. جریان کمونیست بین‌المللی درک سازمانی گروه انترناسیونالیست کمونیست را به شکل زیر توضیح می‌دهد:

"گروه انترناسیونالیست کمونیست قطعاً به سردرگمی‌های حزب کمونیست کارگران آلمان (KAPD) در مورد سازمانهای واحد پرولتری خاتمه داد. اگر چه گروه انترناسیونالیست کمونیست خواهان تشکیل «هسته‌های انقلابی کارخانه» با همان جهت‌گیری

که «گروه‌های کار» - سازمان‌های تبلیغاتی و آژیتاسیون برای کارخانه‌ها داشتند، بود - [اما] آنها اقدام به تمایز بین سازمان‌های کارخانه و سازمان‌های انقلابی کردند.^{۴۱}

جریان کمونیست بین‌المللی ادامه سرنوشت گروه انترناسیونالیست کمونیست را به شکل زیر شرح می‌دهد:

"کار تئوریک گروه انترناسیونالیست کمونیست توسط اتحادیه اسپارتاکیست‌ها (Spartacusbond)^{۴۲} که از یک انشعاب از حزب Sneevliet در سال ۱۹۴۲ بوجود آمده بود، ادامه پیدا کرد. اسپارتاکیست‌ها به نقش انکار ناپذیری که حزب در انقلاب بازی می‌کند، بعنوان یک فاکتور فعال در تکامل آگاهی طبقاتی، پی بردند و شیوه کار آن [درست تر] بود: اتحادیه اسپارتاکیست‌ها اساسنامه و ارگان مرکزی داشت. علیرغم نگرش درست‌تر اتحادیه اسپارتاکیست‌ها نسبت به عملکرد سازمان‌های انقلابی، سر انجام اتحادیه اسپارتاکیست‌ها تحت تسلط ایده‌های قدیمی گروه انترناسیونالیست کمونیست (GIC) در مورد سازمان [انقلابی] شد. امروز اتحادیه اسپارتاکیست‌ها در حال مرگ است و گروه فکر و عمل (Daad en Gedachte) که در سال ۱۹۶۵ اتحادیه

^{۴۱} کمونیست چپ در هلند و موضوع حزب - انقلاب جهانی شماره ۹
^{۴۲} این گروه یکی از آخرین گروه باقیمانده از کمونیست چپ هلندی بود، تنها بیان ضعیفی از شورآگرایی دهه ۳۰ بود و اتحادیه اسپارتاکیست‌های پس از جنگ ضرورت یک حزب پرولتاری را اعلام کرد.

اسپار تاکيست ها را ترک کرد - یک بولتن هواشناسی در مورد اعتصابات در حال جریان است.^{۴۳}

سر انجام اگر ما بخواهیم مقایسه ای داشته باشیم بین چپ آلمانی- هلندی و چپ ایتالیا، مشکل اصلی چپ آلمانی- هلندی ناتوانی آنها در درک نقش انقلابیون در طول دوره ضد انقلاب بود. ناتوانی آنها در راستای ایجاد یک فراکسیون که از مواضع انقلابی دفاع کند و از مبارزات گذشته طبقه کارگر درس آموزی کند، چیزی که چپ ایتالیا قادر به ساختن چنین فراکسیونی شد.

"بر خلاف چپ ایتالیا که موفق شد یک ترازنامه واقع گرایانه از دوره [ضد انقلاب] ارائه بدهد، چپ آلمان خود را ضعیف نشان داد که قادر به درک وظیفه انقلابیون در دوره ضد انقلاب نبود. بر خلاف رفقای ایتالیایی خود، انقلابیون آلمان نتوانستند خودشان را به شکل یک فراکسیون شکل دهند و با چنگ و دندان از دستاوردهای مبارزات گذشته دفاع کنند. به همین دلیل است، امروز، بدور از حفظ تداوم و بیان روشن و منسجم با موج انقلابی گذشته، بدور از بیان **صریح** چپ آلمانی و هلندی در انتقاداتشان از انترناسیونال کمونیستی، سازمانهای شورآفرای امروزی تجلی نهایت ضعف و گنج سری های [چپ آلمانی - هلندی] هستند."^{۴۴}

^{۴۳} درک سازمانی چپ آلمانی - هلندی - انقلاب جهانی شماره ۱۲

^{۴۴} آگاهی طبقاتی و سازمان کمونیستی، صفحه ۷۹

۳. ۶. روحله و چپ آلمانی – هلندی

روحله، قهرمان ضد حزبی، که منبع الهام بخش برای شورآگراها است، حزب را یک دستگاه عظیم که بدنبال کنترل مبارزه از بالا تا پایین، تا آخرین عناصر تشکیل دهنده آن می پنداشت. روحله مواضع چپ آلمانی- هلندی نداشت و از حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) اخراج شده بود.

حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) و حزب کارگران کمونیست گورتر در هلند هیچ وجه مشترکی با روحله نداشتند و گرایش او در درسدن (Dresden) در اواخر سال ۱۹۲۰ از حزب کارگران کمونیست آلمان اخراج شده بود. حزب کارگران کمونیست آلمان هیچ وجه مشترکی با گرایشات نیمه آنارشیست نداشت، که اعلام می کردند، هر حزبی قائم به ذات ضد انقلابی است و انقلاب یک موضوع در مورد حزب نیست بلکه یک موضوع در مورد تعلیم و تربیت است.

۷. درک سازمانی کمونیست چپ ایتالیا

”قدرت کمونیست چپ ایتالیا در متد خود، در کار نظری خود و ثبات تشکیلاتی آن بود، چیزی که باعث شد تا از عهده فشار ضد انقلاب خیلی بهتر بر آید، و آنها توانستند «توازن» خودشان را در یک طرز تفکر جهانی ادغام کنند. آنها آهسته کار میکردند ولی پایه

ای، بدون آن که دستاوردهای اساسی مارکسیستی را دور
بیاندازند.^{۴۵}

چپ آلمان و هلند نقش اساسی در اوایل دهه ۲۰ میلادی در مقابل
انحطاط انترناسیونال کمونیست ایفا کرد و در نتیجه به **یک قطب** در دفاع
از مواضع انقلابی تبدیل شد. متأسفانه بعد از دهه ۲۰ میلادی، آنها نتوانستند
بعنوان **یک قطب** از مواضع انقلابی دفاع کنند و افتخار دفاع از مارکسیسم
و مواضع انقلابی در مقابل ضد انقلاب نصیب کمونیست چپ ایتالیا شد.
چپ ایتالیا برای ساختن یک فراکسیون بین‌المللی کار میکرد برای
اینکه از تاریخ گذشته پرولتاریا بیاموزد و زمینه را برای مبارزات انقلابی
و خیزش‌های آینده طبقه کارگر مهیا کند. به همین خاطر نشریه تئوریک آن
بیلان (ترازنامه) نامیده شد. برای اینکه یک ترازنامه از مبارزه تاریخی
پرولتاریا انجام دهد. درس آموزی از بیلان برای انقلابیون روز حیاتی و
فوق‌العاده با اهمیت است.

"کمونیست چپ ایتالیا نه تنها به این منافع [منافع پرولتاریا] وفادار
بود، بلکه بر خلاف آنهایی که افسانه «سوسیالیسم در یک کشور»،
ضد فاشیسم، «جبهه مردمی»، «جبهه متحد»، «مبارزه آزادیبخش
ملی» که تسلط داشت را تبلیغ و ترویج میکردند، همچنان وظیفه
خود می‌دید تا از شکست انقلاب ۱۹۱۷ و انحطاط انترناسیونال
سوم درس آموزی کند.^{۴۶}

^{۴۵} کمونیست چپ ایتالیا ۴۵-۱۹۲۶ - انقلاب جهانی شماره ۴۸

^{۴۶} کمونیست چپ ایتالیا ۴۵-۱۹۲۶ - انقلاب جهانی شماره ۴۸

یک قیاس بین چپ هلندی-آلمانی با چپ ایتالیائی نشان می‌دهد که چرا چپ آلمانی پیش از آنکه بتواند وظایف خود را به اتمام برساند، از هم پاشید، در حالی که کمونیست چپ ایتالیا بخاطر متدهای خود توانست به وظایف خود دست یابد و درسهای گرانبھائی را برای نسل های بعدی پرولتاریا ارائه دهد.

"چپ آلمانی، برای مقایسه، معتقد بود که امکان ایجاد یک انترناسیونال جدید در سال ۱۹۲۲ وجود دارد. انترناسیونال کارگران کمونیست (KAI)، آن موقع انقلاب اکتبر و کمینترن را بعنوان تجلی طبقه بورژوازی رد میکرد. چپ ایتالیا سعی میکرد به روش عمیق تر به بررسی علل شکست انقلاب بپردازد.

چپ ایتالیا از درون اینها این نتیجه گیری را کرد که برای طبقه کارگر ضروری است که پس از کسب قدرت بر روی دولت انقلابی اعمال کنترل دقیقی داشته باشد. شناسائی هویت بلشویکها با دولت، بر علیه طبقه کارگر محکوم شد، چیزی که خودش را در کرونشتات و جنگ علیه ماهکنو (Mahkno) نشان داد.

بنابراین، انقلاب اکتبر به یک باره رد نشد، چیزی که چپ آلمانی انجام داد و منجر به انکار تاریخ «قدیم» جنبش کارگری شد. این باعث شد که چپ آلمان بسرعت از هم بپاشد، پیش از آنکه بتواند وظایفی را که چپ ایتالیا به آنها نائل شده بود کاملاً دست یابد.^{۴۷}

^{۴۷} کمونیست چپ ایتالیا ۴۵-۱۹۲۶ – انقلاب جهانی شماره ۴۸

در درون چپ ایتالیا، رفیق بوردیگا نقش اساسی ایفا کرد. چپ ایتالیا همراه با رفیق بوردیگا درک جانشین گرایانه و انتقال آگاهی بدرون طبقه را رد می‌کردند. اگر چه در درک سازمانی رفیق بوردیگا با عقب نشینی چپ ایتالیا، یک انحراف از انسجام مارکسیستی انجام گرفت، با این وجود، او خدمات فنا ناپذیر تاریخی به طبقه کارگر انجام داده است.

"جریان کمونیست چپ ایتالیا همواره، حتی در ۱۹۲۰، همراه با بوردیگا، درکی را که آگاهی طبقاتی از طریق «روشنفکران بورژوا» از خارج بدرون طبقه انتقال یابد را رد میکرد - بر خلاف چیزی که شورآگراها اظهار میدارند، چیزیکه «لنینیسم» و «بوردگیسم» (بوردیگا-لنینیسم) را با هم اشتباه می‌گیرند. برای بوردیگا حزب بخشی از طبقه است، حزب یک نتیجه از رشد ارگانیک در طبقه است، در چیزی که برنامه و خواست و اراده مبارزی به یک کل واحد نوب شده است. در طول دهه ۳۰ میلادی بیان همیشه درک دیکتاتوری حزبی بتصویب رسیده در کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی را رد میکرد. با عقب نشینی اساسی بعد از ۱۹۴۵ بود که کمونیست چپ ایتالیا، تحت نفوذ بوردیگا، به تئوری جانشین گرایانه، چیزی که بعد از سال ۱۹۲۳ بعنوان «لنینیسم» محسوب می‌شد، بازگردد.^{۴۸}

^{۴۸} مارکسیسم در مقابل شورآگرایی - انقلاب جهانی شماره ۱۴

۸. ظهور شورائگرایی

”در مقابل کسانی که در انقلاب ما در تاریخ ۹ نوامبر شرکت کردند ، اما هنوز هم به بلشویکهای روسیه افترا می زنند، ما هرگز نباید طرح این سوال را متوقف کنیم که: ”شما از کجا الفبای انقلاب خودتان را یاد گرفتید؟ آیا از روس ها نبود که یاد گرفتید تا خواهان شوراهای کارگران و سربازان بشوید؟“^۹

شورا گرائی به عنوان یک گرایش در درون چپ آلمانی-هلندی ظاهر شد اما این امر می تواند کاملاً اشتباه باشد اگر اظهار شود که شورائگرایی بخشی از چپ آلمان-هلند است و یا حتی بدتر از آن اگر گفته شود که شورائگرایی روند طبیعی و تکاملی چپ آلمانی-هلندی است. این استدلال همان قدر می تواند معتبر باشد که اظهار می شد استالینیزم روند طبیعی حزب بلشویک است، چیزی که دستگاه های تبلیغاتی بورژوازی در تقلایند تا چنین وانمود کنند.

گرایشات شورائگرایی ابتدا در حزب کمونیست آلمان و سپس در حزب کارگران کمونیست آلمان ظاهر شدند. سخنگوی اصلی شورائگرایی روحله بود که در درون حزب کمونیست آلمان ایزوله شده بود اما باوجود آن افکار شورائگرایی او همچنان در درون پرولتاریای آلمان مخاطبانی پیدا کرد. اخراج او و رفقایش از حزب کارگران کمونیست آلمان جلوی گسترش سریع عقاید شورا گرائی را نگرفت بلکه افکار شورائگرایی بیشتر هم در درون طبقه کارگر گسترش پیدا کرد.

^۹ روزا لوکزامبورگ، برنامه اسپار تاکیستها

واقعیت این است که شورائگری بعنوان یک رویکرد ایده آلیستی به تاریخ پرولتاریا، زمانی که موج انقلاب جهانی شروع به برگشت کرده بود، شکل گرفت و در مقابل ماتریالیسم تاریخی است. این واقعیت که مواضع شورائگری نه تنها از یک اعتقاد به سرنوشت رنج میبرد بلکه اگر استدلال آن را تا نتیجه نهائی اش دنبال کنیم، منجر به گسست کامل از مارکسیسم می‌شود و به طبع آن یک گسست از هر افق انقلابی که نتیجه طبیعی چنین موضعی است.

شورائگری بیانگر ضعف پرولتاریا است نه قدرت آن، در نتیجه پرولتاریا را از انجام وظیفه تاریخی خود، انقلاب کمونیستی دور می‌کند. واقعیت این است که یک وجه مشترک خیلی مهم بین شورائگری و سوسیال دمکراسی وجود دارد، جنبش یعنی همه چیز و هدف هیچ چیز. جریان کمونیست بین‌المللی نگرش شورائگری را که سعی در ساختن یک فضیلت از نکات ضعف پرولتاریا دارد و اینکه چگونه مسیر را برای شکست انقلاب آینده هموار می‌کند این چنین توضیح می‌دهد:

"گرایشات شورائگری که در بین سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۱۹ در درون پرولتاریای آلمان شکل گرفت، بیان قدرت و صلابت پرولتاریا نبود. اگر آنها مسئول مستقیم شکست نبودند، در هر صورت حداقل بیان یک ضعف بزرگ در درون طبقه بودند. ساختن یک فضیلت از این نکات ضعف، چیزی که شورائگراها انجام میدهند، مطمئن ترین مسیری است که انقلاب را در آینده بسوی شکست هدایت کند. واکنش شورائگری در درون پرولتاریای آلمان

باید در طول سالیان فهمیده شود، برای اینکه از تکرار چنین نکات
ضعفی جلوگیری شود.^{۵۰}

شوراگرایی هر گونه ماهیت پرولتری حزب بلشویک و انقلاب اکتبر
را انکار می‌کند. آنها از خصوصیت بورژوائی انقلاب بلشویکی و جنبشی
از انقلاب بورژوائی در کشوری با اکثریت دهقانی در روسیه صحبت
می‌کنند. باید خاطر نشان کرد که روسیه در سال ۱۹۱۷ پنجمین کشور
صنعتی جهان با عظیم ترین کارخانجات صنعتی بود. ترجمان حقیقی
استدلالات شوراگراها این است که اگر انقلاب در یکی از پیشرفته ترین
کشورهای سرمایه‌داری، در جزیره ای مانند بریتانیا صورت می‌گرفت،
انقلاب خصوصیت پرولتری داشت و پیروزی آن حتمی بود. بزبان ساده
سوسیالیسم در جزیره‌ای هر چند پیشرفته مانند بریتانیا امکان پذیر است.
این همان وجه مشترک استالینسم با شوراگرایی است، تز ضد مارکسیستی
«سوسیالیسم در یک کشور». در مقابل چنین درک ایده‌آلیستی از حوادث،
روزا لوکزامبورگ از افق انترناسیونالیستی به رویدادهای روسیه نگریست
و اعلام کرد که سرنوشت انقلاب روسیه را حوادث بین‌المللی تعیین خواهد
کرد و او نوشت:

"از نظر عملی، این نظریه نشان دهنده تلاشی است تا هر گونه
مسئولیت پرولتاریای بین‌المللی و بخصوص پرولتاریای آلمان را در
قبال جریان انقلاب روسیه نفی کند و بهم پیوستگی این انقلاب را
انکار کند. نه عدم بلوغ روسیه که حوادث جنگ و انقلاب روسیه

^{۵۰} مارکسیسم در مقابل شوراگرایی - انقلاب جهانی شماره ۱۴

آنها را ثابت کرد بلکه عدم بلوغ پرولتاریای آلمان در تحقق وظایف تاریخی خویش بود. روشن کردن این نکته وظیفه هر ناظر منتقدی در قبال انقلاب روسیه است. سرنوشت انقلاب روسیه به طور کامل به حوادث بین‌المللی وابسته بود.^{۵۱}

نگرش فیلسوف مابانه و حتی بدتر از آن نگرش ایدئولوژیک شورائگرائی به آگاهی طبقاتی پرولتاریا، آنان را از هر دیدگاه انقلابی که نتیجه طبیعی چنین مواضعی است تهی می‌کند. شورائگرائی با نفی سازمان انقلابی و به عبارت بهتر، با بیان اینکه هر سازمان سیاسی مطلقاً بد است، عملاً آنان را ناتوان از درک نقش و عملکرد انقلابیون و لزوم پیشقراول پرولتری می‌کند. در نتیجه شوراگرائی نقش آموزشی و تربیتی برای طبقه کارگر، به خودش قائل می‌شود. این واقعیت که طول عمر جریانات شورائگرائی اغلب کوتاه است و از یک فعالیت مستمر دراز مدت ناتوان هستند، نتیجه طبیعی نفی فلسفه وجودی خودشان است. شورائگرائی عاجز از درک این مسئله است که انقلابیون بخش فعال و زنده طبقه کارگر هستند. شکل‌گیری دیر هنگام سازمان پرولتری در آلمان در جریان موج انقلابی بعد از جنگ جهانی اول و به تبع آن شکست انقلاب آلمان و مبارزات کارگری در اوایل دهه ۸۰ میلادی در لهستان بی اعتباری و بی‌افقی افکار شورائگرائی را ثابت می‌کند، بدون حزب کمونیست انترناسیونالیست، بدون یک رهبری سیاسی پرولتری، اعتراضات وسیع کارگری علیرغم جانفشانی‌ها با گذشت زمان دچار فرسودگی خواهد شد، بدون اینکه بسوی انهدام دولت سرمایه‌داری و انقلاب کمونیستی هدف

^{۵۱} روزا لوکزامبورگ، انقلاب روسیه

گیری شود. بدون حزب کمونیست انترناسیونالیست امکان پیروزی انقلاب کمونیستی امکان ناپذیر است.

"ایدئولوژی شورائگری میل دارد این چنین پیش داوری‌هایی را در درون طبقه کارگر گسترش دهد، از طریق انکار نقش ضروری که سازمان‌های انقلابی آن دارند. اما از آنجائیکه شورائگری، بنا به تعریف، ناتوان از هر گونه مداخله دراز مدت در درون طبقه به عنوان یک کل است، ویران‌کننده‌ترین اثر را بر خود انقلابیون دارد، که فلسفه وجودی آنان را از بین می‌برد و یا در بهترین حالت آنان را به مفسران و ناظران مبارزه طبقاتی تبدیل می‌کند، بدون آن که قادر باشد تعیین کند، انقلابیون چه چیزی باید باشند، مصمم‌ترین پیش‌قراول که قادر هستند جنبش طبقه را به جلو ببرند، بسوی انقلاب."^{۵۲}

۹. خطراتی درباره درک سازمانی

۱. ۹ خطر جانشین‌گرایانه

جانشین‌گرائی به شکل یک خطر بیشتر در دوره‌هایی که جنبش در حال رکود و نزول است، نمایان می‌شود. به همین خاطر است که پس از نزول موج انقلابی در اوایل دهه ۱۹۲۰ میلادی، ایده جانشین‌گرائی در درون بلشویکها تسلط پیدا می‌کند. حقیقت این است که از طریق تکامل سرمایه‌داری و به تبع آن موزونی بیشتر طبقه کارگر، ارتباطات در هم

^{۵۲} مارکسیسم در مقابل شورائگری - انقلاب جهانی شماره ۱۴

تنیده پرولتاریا، رشد تکنولوژی انفورماتیک و غیره منجر می‌شود که طبقه کارگر بیشتر از دهه ۲۰ میلادی به شکل بین‌المللی ظاهر شود. این پدیده زمینه‌های جانشین‌گرایی را از بین می‌برد و یا آنرا کاهش می‌دهد.

"انقلاب کمونیستی آینده به روشنی بسیار آگاه‌تر از قبل ظاهر خواهد شد، چرا که آن از درون یک بحران اقتصادی بر خواهد خواست که همه کشورها را تحت تأثیر قرار خواهد داد، نه فقط کشورهای شکست خورده [در جنگ]، تمرکز یافته‌ترین و از لحاظ سیاسی با تجربه‌ترین بخش‌های طبقه کارگر در مرکز آن قرار خواهند داشت. پرولتاریا تنها در سطح بین‌المللی می‌تواند خود را سازماندهی کند و تنها می‌تواند خود را در احزاب خود که بخشی از شوراهای انترناسیونالیستی کارگران خواهند بود، شناسائی کند. چیزی که از یک انقلاب واقعا انترناسیونالیستی بوجود می‌آید نه از درون انقلاب «آلمان» و یا «فرانسه». انزوای جغرافیائی انقلاب در یک کشور، چیزی که زمینه‌های لازم را برای جانشین‌گرایی فراهم میکند دیگر امکان‌پذیر نیست. جایگزینی به منزله خطر به خصوص در دوره‌های نزول موج انقلابی است."^{۵۳}

۲. ۹. خطر شورائگرایی

اگر جانشین‌گرایی به منزله خطر بخصوص در دوره‌های برگشت موج انقلابی است. شورائگرایی یک خطر بخصوص در دوره‌های خیزش و شکوفائی مبارزه طبقاتی است، به همین خاطر روح شورائگرایی، تردید،

دنباله روی از طبقه و بدگمانی به حزب طبقه کارگر، زمانی که پرولتاریا نیازمند سرعت عمل و عزم راسخ است، اعتماد به نفس پرولتاریا را مستاصل می‌کند.

حتی در دوره‌هایی مثل امروز که مبارزه طبقاتی در مقیاس کوچکی در جریان است، شورآگرایی نقش مخرب خود را ایفا می‌کند. شورآگرایی با ترک هسته اساسی مارکسیسم با ایده‌الیسم خودش و تصویر کاریکاتور مابانه از مارکسیسم بیشتر تأثیر ویران‌کننده را بر طبقه کارگر و حتی به باتجربه‌ترین سازمانهای پرولتری و انقلابیون درون آن داشته است.

مبارزه با نفوذ شورآگرایی و تأثیرات مخرب آن در درون طبقه کارگر و بخصوص سازمانهای پرولتری آن، باید به بخشی از مبارزات خستگی‌ناپذیر انترناسیونالیستها تبدیل شود، چرا که سدی در راه پیشروی، پیشقراول پرولتری و حزب کمونیست انترناسیونالیست است.

۱۰. رابطه حزب و طبقه

این انقلابیون نیستند که طبقه انقلابی، یعنی طبقه کارگر را بوجود می‌آورند بلکه طبقه کارگر این طبقه انقلابی است که انقلابیون و سازمان انقلابی خودش را بوجود می‌آورد. آنها دلیل وجودی جنبش طبقاتی پرولتاریا یا عامل حرکت آن نیستند بلکه آنها خود محصول این جنبش هستند. این به مفهوم این است که سازمانهای انقلابی بخشی از طبقه هستند. حزب محصول خود طبقه است و شکل‌گیری آن تجلی پروسه‌ای است که در آن طبقه از طریق مبارزه خود به سطح‌عالی‌تری از آگاهی طبقاتی رسیده و مبارزه طبقاتی شکل حادی بخود گرفته است. حزب بیش

از هر چیزی ابزار طبقه است در تلاش بسوی هدف تاریخی‌اش در نابود کردن روابطی که ضرورت وجودی آن را مهیا کرده است.

طبقه بدون حزب می‌تواند به حیات خود ادامه دهد اما حزب هرگز نمی‌تواند بدون طبقه وجود داشته باشد. حزب نه یک ارگان اداری یا اجرائی بلکه یک ارگان سیاسی است که وظیفه آن دفاع از مواضع منسجم متبلور یافته در برنامه کمونیستی در درون طبقه تا محور جامعه طبقاتی است. در حالی که ارگان عمومی و متحد کننده طبقه یعنی شوراهای در بر گیرنده کل طبقه است.

دلیل اینکه حزب قدرت را بدست نمی‌گیرد به این دلیل است که عملکرد یا وظیفه حزب کسب قدرت نیست. وظیفه حزب انجام یک رهبری سیاسی است که بسیار مهمتر از کسب قدرت است.

"اگر حزب قدرت را کسب نمی‌کند ، به این دلیل است که عملکرد آن نیست، دلیل وجودی آن نیست. بنابراین نقش واقعی و ضروری آن جای دیگری است و این نکته اهمیت آنرا کاهش نمی‌دهد. در واقع این درک که تنها خواست آگاهانه پرولتاریا می‌تواند مسیر تاریخ و امکان انقلاب را تعیین کند به همان اندازه بر ضرورت و ویژگی ضروری سازمان انقلابیون و حزب دلالت دارد."^{۹۲}

سر درگمی، ناتوانی در حل مشکلات سازمانی بخصوص تحت تاثیر گرفته از انحرافات اکادمیکی و آکتیویستی قادر به درک رابطه حزب و

^{۹۲} آگاهی طبقاتی و سازمان انقلابی - صفحه ۹۲

طبقه در دوره عقب نشینی و شکست مبارزه طبقاتی و یا در دوره صعود و پیشروی مبارزه طبقاتی نیست. نگرش آکتویستی بدنبال دیدن هر جلوه‌ای از مبارزه طبقاتی است که برای پرولتاریا تعیین کننده باشد. این تفکر منتهی به این می‌شود که انقلابیون باید مبارزه طبقاتی را براه بیندازند، طبقه را به جلو ببرند. آکتویسم منجر به تضعیف روحیه و خستگی مبارزان می‌شود، از نتیجه ضعیف تلاش خود مایوس می‌شوند.

۱۱. نقش و مسئولیت سازمانهای انقلابی

۱۱.۱ در دوران رو به رشد سرمایه‌داری

بخش عمده ای از ابهامات سیاسی و بخصوص ابهام در درک سازمانی که در سازمانهای سیاسی خود را نشان داده یا می‌دهد ناشی از عدم درک کامل تئوری زوال سرمایه‌داری و پیامدهای عملی که فقدان یا برداشت غلط از این تئوری بر دخالت انقلابیون داشته است.

در طول دوران رشد سرمایه داری نه تنها شرایط عینی برای امکان وقوع انقلاب بلوغ نیافته بود بلکه حتی خود پرولتاریا نیز از یک نارسایی رنج می برد.

بخشی عظیمی از پرولتاریا از مناطق روستائی و یا کارگاه های کوچک به سوی صنایع سرازیر شده بودند. پرولتاریا به لحاظ کمی گسترش فراوانی می‌یافت اما اینها بدون سنت های سیاسی و سازمانی و اغلب تحت تاثیر مذهب و دلتنگی زادگاه خود بودند. در نتیجه آموزش سوسیالیستی

پرولتاریا شکل اغراق آمیز به خود گرفت و وظیفه سازمان انقلابی انتقال آگاهی طبقاتی بدرون طبقه مطرح شد.

در دوران تکامل سرمایه‌داری که عصر شکل‌گیری دولتهای ملی بود، بیشتر از سوسیالیسم ملی صحبت به میان می‌آمد. و به تبع آن عملکرد سازمان انقلابی هم نقش ملی بخود می‌گرفت، قرار بود سوسیالیزم در هر کشوری ساخته شود و سپس فدراسیون دولتهای سوسیالیستی بوجود آید، به همین خاطر است که انترناسیونال اول و دوم، فدراسیونی از واحدهای ملی بود تا از یک سازمان متمرکز جهانی.

لذا شرایط عینی و ذهنی برای دخالت انقلابیون، شکلی مغایر از امروز داشته است. هنوز اتحادیه‌ها و پارلمان‌نقشی متری داشتند، سازمانهای انقلابی نمیتوانستند شکل توده‌ای به خود بگیرند و در نتیجه وظیفه سازمان انقلابی در دوران رو به رشد سرمایه‌داری سازماندهی طبقه کارگر بوده است.

"این واقعیت که شرایط عینی برای انقلاب هنوز بلوغ نیافته بود منجر به تخصصی شدن وظایفی شد که به شکل ارگانیک می‌بایست به همدیگر مرتبط شوند، متمیزه شدن عملکرد سازمان:

- وظایف نظری به متخصصین محفوظ شد (مدارس در مارکسیسم، نظریه پردازان حرفه‌ای).
- آژیتاسیون و تبلیغات توسط کارکنان اتحادیه‌ها و نمایندگان پارلمان‌ها انجام شد ("انقلابیون حرفه‌ای")

- وظایف سازمانی توسط کارمندانی انجام می‌شد که توسط حزب پرداخت می‌شدند.^{۵۵}

۲. ۱۱ در طول دوران انحطاط سرمایه‌داری

شرایط عینی پس از جنگ جهانی اول به معنای تغییر اساسی در نقش و عملکرد سازمان انقلابی بود. وظیفه سازمان انقلابی دیگر نه سازماندهی فیزیکی طبقه و انقلاب بلکه ایفای یک رهبری سیاسی است. انقلاب محصول و اثر کل طبقه است. به علت تغییر در شرایط عینی، سازمان انقلابی دیگر گروه‌های ویژه‌ای مانند جوانان، زنان و غیره نمی‌تواند داشته باشد.

سازمان انقلابی دیگر نه در مقیاس ملی بلکه در مقیاس بین‌المللی شکل می‌گیرد و برنامه آن در تمامی کشورها، چه در کشورهای پیرامونی سرمایه و چه در کشورهای متروپل، یکسان و معتبر است. اگر چه ویژگی‌های ملی همچنان وجود دارد که محصول رشد نامتناسب سرمایه‌داری است و حتی در جاهائی تولید ماقبل سرمایه‌داری نیز به چشم می‌خورد، ولی این مسئله هرگز یکپارچگی و جهت‌گیری انترناسیونالیستی برنامه را زیر سوال نمی‌برد. برنامه سازمان انقلابی در عصر انحطاط سرمایه‌داری، یا یک برنامه با جهت‌گیری جهانی است و یا هیچ چیز دیگر.

در طول دوران انحطاط سرمایه‌داری شرایط عینی برای انقلاب بلوغ یافته است. تمرکز پرولتاریا بیشتر شده است، اکثریت عظیمی از پرولتاریا

^{۵۵} نقش سازمان انقلابی - انقلاب جهانی شماره ۸

قادر به خواندن و نوشتن هستند (در کشورهای غربی تقریباً صد در صد)، طبقه بیشتر از قبل تواناتر شده است، آگاهی طبقاتی در یک مقیاس بین‌المللی بیشتر همگن شده است. این تغییرات، شکل، نقش و اهداف سازمانهای انقلابی پرولتاریا را نیز تغییر داده است.

سازمان انقلابی برخلاف دوران رو به رشد سرمایه‌داری، اقلیت کوچکی از طبقه را در بر میگیرد که به برنامه و فعالیت‌های انقلابی خود آگاه است. بدلیل همگن شدن بیشتر آگاهی طبقاتی، کار نظری بیشتر یک مسئولیت جمعی شده است و تئوری دیگر نه محصول رهبران تئوریک بلکه بیشتر یک محصول جمعی است و آگاهی فردی در آگاهی جمعی تبلور پیدا می‌کند.

۳. ۱۱ ابعاد تاریخی و انترناسیونالیستی سازمان انقلابی

تکامل شرایط عینی مستلزم تغییراتی در اشکال و عملکرد سازمان‌های انقلابی در ابعاد مختلف شد، این ابعاد هم به طبقه و هم به انقلابیون آن صورت یکپارچه می‌دهد. سازمانهای انقلابی باید از تقسیمات طبیعی و مصنوعی طبقه کارگر جلوگیری کرده و مانع آن شوند. سازمان انقلابی از در هم شکستن چهارچوب‌های ملی که بورژوازی در مقابلش قرار داده است بوجود می‌آید و از طریق دخالت و دفاع انترناسیونالیستی از مبارزه طبقاتی در همه کشورها، از بعد انترناسیونالیستی سازمان انقلابی دفاع می‌کند. از سوی دیگر سازمان انقلابی بعنوان پیشرفته‌ترین بخش از طبقه مسئولیت تاریخی در مقابل طبقه دارد. چرا که این سازمان انقلابی است که تجربه و حافظه تاریخی غیر قابل تعویض که جنبش کارگری نسل قبل انجام داده است را به نسل جدید منتقل می‌کند به این ترتیب سازمان

انقلابی همچون پلی بین مبارزات پرولتری نسل قبل و مبارزات پرولتری نسل جدید است. پلی بین دوره‌هایی از فروکش مبارزه طبقاتی با دوره‌هایی از مبارزه طبقاتی حاد، در نتیجه سازمان انقلابی باید قادر به حفظ فعالیت مستمر و لازم الاجرا باشد و بیان آگاه‌ترین هدف تاریخی پرولتاریای جهانی باشد و این بیانگر بعد تاریخی سازمان انقلابی است.

۴. ۱۱. فعالیت سازمان انقلابی

فعالیت سازمان انقلابی باید در یک رابطه منطقی با وظایف آن به کار گرفته شود و تنها به عنوان یک کل منسجم قابل درک است. فعالیت سازمان انقلابی بسته به روند مبارزه طبقاتی تغییر پیدا می‌کند. در دوره‌هایی که مبارزه طبقاتی حادی در جریان است، وظیفه سازمان انقلابی قرار گرفتن در صف مقدم مبارزه به منظور کمک به تکامل و پیشروی مبارزه به عالی‌ترین سطح ممکن است. ولی در دوره‌هایی که مبارزه طبقاتی حالت رکود دارد و طبقه تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوائی است، سازمان انقلابی مجبور است خلاف جریان به مبارزه خود ادامه دهد. که رئیس آن به قرار زیر است:

- فعالیت تئوریک – دخالت فعال به منظور تکامل، گسترش، عمق یابی آگاهی طبقاتی و سپس تعمیم آن به کل طبقه در یک پروسه دینامیک. آگاهی طبقاتی نه چیزی جامع است و نه به عنوان کامل پایان یافته است، بلکه در طول زمان همواره باید با توجه به شرایط عینی و تاریخی تکامل یابد.

- فعالیت از طریق دخالت در مبارزه طبقاتی – دخالت فعال در مبارزه طبقاتی که بخش اصلی پراتیک سازمان انقلابی است، جائیکه تئوری به سلاح مبارزه از طریق تبلیغ و آژیتاسیون تبدیل می‌شود.
- فعالیت تشکیلاتی – تکامل و تقویت ارگانهای مختلف سازمانی در راستای پیشروی سازمانی.

بحث، رویارویی سیاسی، تقابل اندیشه‌ها برای فائق آمدن بر انزوا و سکتاریسم نه تنها ضروری بلکه حیاتی و لازم است. این تنها از طریق جدل و مباحثه از دیدگاههای متفاوت درون فضای سیاسی پرولتری بخصوص به شکل علنی و کتبی امکان پذیر است و به پیشروی سنت‌های انترناسیونالیستی کمک خواهد کرد.

۵. ۱۱ اهداف سازمان انقلابی

مسئله اهداف سازمان انقلابی در عصر انحطاط سرمایه‌داری تغییر یافته است. رشد نیروهای مولده، اکنون به درجه ای از تکامل دست یافته است که روابط تولیدی سرمایه‌داری به غل و زنجیری برای توسعه بیشتر آنها تبدیل شده است. هیچ جایی برای اصلاحات دائم دیگر در این نظام وجود ندارد بلکه پرولتاریا در مقابل یک آلترناتیو اساسی قرار گرفته است: انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت. این بدان معنی است که سازمان انقلابی دیگر نباید خود را درگیر مبارزاتی نظیر مبارزه برای حقوق مدنی، مبارزه

برای حقوق زنان، مبارزه علیه نژاد پرستی و غیره نماید بلکه تنها از طریق فعالیت مستقیماً کمونیستی خود، در راستای تحقق انقلاب جهانی مبارزه نماید.

"همانطور که انقلاب روسیه نشان می‌دهد انقلابیون از طبقه ناشی می‌شوند و تنها در درون طبقه و از طریق طبقه می‌توانند وجود داشته باشند، یک طبقه که از آن هرگز نمی‌توانند خواهان حق ویژه یا امتیازات باشد. آنها هیچ جایگزینی برای طبقه نیستند. آنها بدنبال کسب قدرت و یا به دنبال اعمال قدرت دولتی نیستند."^{۵۶}

نقش اساسی آنها دخالت در مبارزه طبقاتی و به سر انجام رساندن نقش حیاتی خود در تکامل آگاهی طبقاتی و دفاع از برنامه کمونیستی تا محو طبقات هست.

۱۲. دفاع از ماهیت پرولتری سازمان انقلابی

از آنجائیکه رشد طبقه کارگر خطی نیست، لذا طبقه کارگر گرایش‌ات سیاسی متفاوتی از خود بروز می‌دهد و این مسئله کاملاً طبیعی است. وجود سازمانهای پرولتری متفاوت نه بیانگر سکتاریسم سازمانهای پرولتری بلکه بیانگر گرایش‌ات متفاوت فضای سیاسی پرولتری است. با برآمد و تکامل مبارزه طبقاتی که خود انعکاسی از آگاهی طبقاتی است، همگرایی‌ها بیشتر خواهد شد البته تا آنموقع تمامی تلاشها باید در این راستا باشد که همگرایی

^{۵۶} نقش سازمان انقلابی - انقلاب جهانی شماره ۸

جایگزین و اگرانی در فضای سیاسی پرولتری شود. سازمانهای انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل میدهند و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی هستند و نقش مهمی در مبارزه طبقاتی ایفا می کنند. بدون سازمان انقلابی مبارزه طبقاتی قادر نخواهد بود به سطح عالی تری ارتقاء یابد و بدون حزب کمونیست انترناسیونالیست و بین المللی امکان پیروزی انقلاب کمونیستی ممکن نیست.

لذا دفاع از سازمان انقلابی، دفاع از فضای سیاسی پرولتری و گرایشات درونی آن، به مفهوم دفاع از کمونیسم است، دفاع از کسانی است که در سنگر مجاور ولی در یک جبهه علیه سرمایه داری میجنگند. فضای سیاسی پرولتری، اگر چه گرایشات متعددی را شامل میشود ولی ۳ گرایش عمده مشخصه اصلی آن هستند، گرایش کمونیست انترناسیونالیست، جریان کمونیست بین المللی و احزابی که تحت عنوان "حزب کمونیست بین الملل" فعالیت می کنند. این جریانات ریشه در فراکسیون انترناسیونالیستی کمونیست چپ ایتالیا دارند و در دوره سیاه تسلط کامل ضد انقلاب از مارکسیسم دفاع کرده اند.

اگر چه ما از ماهیت پرولتری گرایشات متفاوت فضای سیاسی پرولتری دفاع می کنیم و مواضع پایه ای آنها را پرولتری و کمونیستی ارزیابی می کنیم ولی این دفاع، نه یک باور مذهبی و یک اطاعت کورکورانه بلکه یک باور دیالکتیکی و دفاع از کمونیسم است. قطعا هر یک از این جریانات مرتکب خطا و اشتباه جدی نیز شده اند. آیا خطای جدی ماهیت پرولتری و کمونیستی این جریانات را از بین میبرد و آنها را به کمپ ضد انقلاب میبرد؟ قطعا نه. بی مناسبت نیست که ما بر تجربیات گذشته طبقه کارگر و درس هایی که سازمان های سیاسی طبقه کارگر

در طول تاریخ این طبقه کسب کرده‌اند تاکید می‌کنیم. اشاره به یکی از تجربیات جنبش کمونیستی حائز اهمیت است.

چند ماه پس از اولین کنگره حزب کمونیست ایران در یک اقدامی کودتائی از سوی بلشویکها ۱۲ نفر از ۱۵ عضو کمیته مرکزی منتخب کنگره اول حزب کمونیست ایران منجمله سلطانزاده از رهبری حزب اخراج می‌شوند. علت این امر این بود که سلطانزاده با ارزیابی که از بورژوازی ملی ایران داشت، بورژوازی ملی را ارتجاعی ارزیابی میکرد، معتقد بود که مبارزه مستقیماً کمونیستی و تلاش در راستای انقلاب جهانی باید در دستور روز قرار گیرد. این افکار مورد تائید دفتر سیاسی بلشویک قفقاز و آذربایجان نبود، آنها رضا شاه را مترقی ارزیابی می‌کردند. ابهامات کمینترن در رابطه با بورژوازی ملی موجب تقویت رضاخان در ایران و آتاتورک در ترکیه شد. کسانی که سلطانزاده این تئوریسن بزرگ جنبش کمونیستی را از کمیته مرکزی اخراج کردند یعنی دفتر سیاسی بلشویک قفقاز و آذربایجان، نه به لحاظ تئوریک در سطح سلطانزاده بودند و نه تجربه سلطانزاده را داشتند. با این همه سلطانزاده هرگز ماهیت پرولتری حزب بلشویک را زیر سوال نبرد بلکه به مخالفت جدی با این سیاست بلشویک قفقاز و آذربایجان برخاست و با نوشتن مقالاتی این سیاست مخرب و نقشی که این سیاست به جامعه ایران و جنبش طبقاتی پرولتاریا ایفا می‌کرد را افشا می‌کرد.

برای ما جریانات درون فضای سیاسی پرولتری و بطور اخص جریان کمونیست بین‌المللی یک جریان شبیه بلشویکها قبل از سال ۱۹۲۷ است با همه افت و خیز هایش. علت اصلی انحطاط حزب بلشویک در شکست انقلاب جهانی بود، استالینیزم بر ویرانه‌های انقلاب اکتبر و با قتل عام سازندگان انقلاب اکتبر، جشن پیروزی خود را بر پا کرد. سرکوب

کرونشئات اولین علائم انحطاط بود که با تز ضد مارکسیستی سوسیالیسم در یک کشور تکمیل گردید. البته پیروزی ضد انقلاب تنها پس از قتل عام نسلی از کمونیستها، نسلی از پیشروان پرولتاریا ممکن گردید و همه چیز در خدمت منافع دولت روسیه قرار گرفت و زمینه را برای قتل عام پرولتاریا در جنگ جهانی دوم هموار کرد.

با این توضیحات به جریان کمونیست بین‌المللی برمیگردیم. جریان کمونیست بین‌المللی با وجود گنج سربها، ابهامات و اشتباهاتش همچنان از مواضع پرولتری دفاع می‌کند. همچنان بر انقلاب جهانی تاکید می‌ورزد و معتقد است که سوسیالیسم تنها در سطح جهانی امکان پذیر است. جریان کمونیست بین‌المللی معتقد به انترناسیونالیسم است و از این افق، همگی جنگها را بعد از جنگ جهانی اول ضد انقلابی و ارتجاعی ارزیابی کرده است و ارزیابی آن از جنگهای چون رواندا، افغانستان، عراق و غیره کاملاً مارکسیستی نیز هست.

جریان کمونیست بین‌المللی درک درستی از تکامل سرمایه‌داری دارد و به تبع این درک درست توانسته است، جنبش‌های ملی را ضد انقلابی و بخشی از سیاست امپریالیستی در تنش‌های امپریالیستی ارزیابی کند. توانسته است اعلام کند که اتحادیه‌ها برای همیشه در دولت سرمایه ادغام شده‌اند و شکل سازماندهی پرولتاریا تغییر یافته است. اعلام کرده حزب توده‌ای مفهوم خود را از دست داده است و سازمان انقلابیون تنها اقلیت کوچکی را در بر میگیرد. باوری به جناح چپ سرمایه ندارد، استالینیستها، مائویستها، تروتسکیستها و آنارشویستهای رسمی (کسانی که در نهادهای سرمایه ادغام شده‌اند) را ضد انقلابی ارزیابی می‌کند.

اینکه جریان کمونیست بین‌المللی ابهاماتی در رابطه با تکامل آگاهی طبقاتی و نقش سازمان انقلابی دارد، اشتباهات و خطاها گاه‌ها جدی نیز در سایر زمینه‌ها مرتکب شده است، درست مثل حزب بلشویک که به آن اشاره کردیم، ماهیت پرولتری آنرا زیر سؤال نمی‌برد، همانطوری که ماهیت پرولتری حزب بلشویک زیر سؤال نرفت. در این راستا است که ما برخی مواضع و عملکرد جریان کمونیست بین‌المللی را در زمینه‌های گوناگون نقد کرده‌ایم و در آینده نیز نقد خواهیم کرد، اما یک دیوار چینی نقد را از بی اعتبار کردن جریان‌ات انقلابی جدا می‌کند.

۱۳. عواقب ابهامات جریان کمونیست بین‌المللی در رابطه با آگاهی طبقاتی و سازمان انقلابی

"خطر شورائیتی تنها کسانی را که حزب را انکار می‌کنند تهدید نمی‌کند، آن حتی می‌تواند سازمانی همچون جریان کمونیست بین‌المللی را که به اندازه کافی مجهز است، تهدید کند. آنچه که خطرناکتر است این است که شورائیتی خودش را آنطوری که هست، نشان نمی‌دهد بلکه خودش را پشت سر برسمیت شناختن چهارچوب برنامه‌ای و یک سازمان متمرکز پنهان می‌کند."^{۷۷}

^{۷۷} - <https://en.internationalism.org/content/2971/function-revolutionary-organizations-danger-councilism>

قبل از هر چیز باید تأکید کرد که مسئله سازمان انقلابی و آگاهی طبقاتی نه تنها در بالاترین سطح خود یک مسئله سیاسی است بلکه یک مسئله حیاتی نیز هست. بنابراین، ابهام در این مسئله و یا ضعف در این مسئله میتواند منجر به عواقب بسیار مخربی شود و یا حتی منجر به انحلال سازمان انقلابی شود. اینکه جریان کمونیست بین المللی بارها و بارها با بحران سازمانی مواجه شده، نتیجه ابهامات جریان کمونیست بین المللی در رابطه با آگاهی طبقاتی پرولتری و نقش و عملکرد سازمان انقلابی است.

در دهه ۱۹۷۰ میلادی احزابی که تحت عنوان حزب کمونیست بین الملل فعالیت میکردند، به لحاظ سازمانی قویترین جریانات کمونیست چپ محسوب میشدند. متأسفانه این جریانات دچار بحران شدند و بشدت تضعیف شدند. جریان کمونیست بین المللی در مقاله ای تحت عنوان «بحرانی که نشانگر ضعف در درک سازمانی است»^{۵۸} بوضوح توضیح می‌دهد ریشه این بحران‌ها را باید ضعف در درک سازمانی جست. چنین می‌نویسد:

"این بحران را نمی‌توان با اشتباهاتی که «توسط رهبری انجام یافته» و یا با «خطاهای تاکتیکی» توضیح داد، همانطور که به نظر می‌رسد هم انشعاب کنندگان و هم باقی مانده‌ها در حزب کمونیست بین الملل باور دارند. اشتباهات برنامه‌ای هستند و ریشه اساسی در تشکیل حزب کمونیست بین الملل دارد."

^{۵۸} <https://en.internationalism.org/node/3123>

متاسفانه انشعابات پشت سرهم جریان کمونیست بین‌المللی را ضعیف‌تر کرده و امکان تأثیر گذاری آنرا پائین آورده است. ذکر این نکته ضروری است که، هر انشعابی یک جریان کمونیستی را تضعیف نمی‌کند بلکه حتی میتواند منجر به تقویت آن جریان نیز شود، به شرطی که انشعاب محصول یک مبارزه نظری و انعکاسی از مبارزه طبقاتی باشد. مثل انشعاب منشویکها و بلشویکها در حزب سوسیال دموکرات روسیه. به جرات میتوان گفت، انشعابات که جریان کمونیست بین‌المللی داشته است محصول یک مبارزه نظری و انعکاسی از مبارزه طبقاتی نبوده است. بخاطر ابهام در نقش و عملکرد سازمانی، نارضایتی در صفوف جریان کمونیست بین‌المللی رشد می‌کند. سر انجام تراکم نارضایتی به شکل بحران سازمانی خود را نشان می‌دهد. جریان کمونیست بین‌المللی در این زمینه چنین می‌نویسد:

"ما بویژه بر ماهیت خرده بورژوازی، ضد سازمانی انشعابات که در تاریخ جریان کمونیست بین‌المللی رخ داده اند، تأکید کرده ایم، چیزی که هرگز انگیزه یا توجیه اختلافات سیاسی نداشته اند."^{۵۹}

در جریان انشعابات که جریان کمونیست بین‌المللی پشت سر گذاشته است، اکثر اشخاصی که آنرا ترک کرده اند نه اعضای جوان، بی تجربه، تازه پیوسته و یا احتمالاً ماجراجو بلکه اعضای باتجربه، مصمم، شفاف و زنده‌ترین مبارزان آنرا ترک کرده اند. بخش زیادی از کسانی که صفوف جریان کمونیست بین‌المللی را ترک کرده اند از اعضای ارگان مرکزی

^{۵۹} انقلاب جهانی شماره ۶۰

بوده اند. ویکتور یکی از بنیانگذاران جریان کمونیست بین‌المللی زمانی اظهار داشته بود، حتی یک جرثقیل نمیتواند او را از تشکیلات بیرون بکشد.^{۶۰} نیازی به جرثقیل نبود، نتیجه ابهامات سازمانی منجر شد، او خودش برود. جریان کمونیست بین‌المللی در مورد ویکتور چنین می‌گوید:

"رفیقی که در ساختن جریان کمونیست بین‌المللی نقش داشت، رفیقی که شهرتش برای صداقت، درستی و اعتقاد راسخ بسیار فراتر از جریان کمونیست بین‌المللی گسترش یافته است."^{۶۱}

ابهامات جریان کمونیست بین‌المللی در رابطه با آگاهی طبقاتی پرولتری، نقش و عملکرد سازمان انقلابی و پائین بودن روحیه حزبی زمینه را برای نفوذ مخرب آنارشیسم و شورآگرایی باز می‌کند. نکته حائز اهمیت این است که ما با نگرشی مواجه نیستیم که از پلاتفرم شورآگرایی دفاع می‌کند بلکه با نگرشی مواجه هستیم که آنارشیسم و شورآگرایی خود را پشت سر یک تفکر حزبی پنهان می‌کند. بنابراین مقابله با نظرات و اقدامات چنین نگرشی بسیار دشوار است. ما به بخش‌هایی از نفوذ مخرب آنارشیسم و شورآگرایی از زبان جریان کمونیست بین‌المللی نگاه میندازیم. در رابطه با تاثیر عملکرد آنارشیستی در صفوف خود جریان کمونیست بین‌المللی چنین می‌گوید:

^{۶۰} انقلاب جهانی شماره ۶۸

^{۶۱} انقلاب جهانی شماره ۶۸

"ما معتقد هستیم جریان کمونیست بین‌المللی هرگز نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد اگر ما نتوانسته بودیم عملکرد آنارشیستی را که در صفوف خود ما وجود داشته است تعریف کنیم."^{۶۲}

جریان کمونیست بین‌المللی خطر شورائگری را نه تنها تهدیدی در فضای سیاسی بلکه تهدیدی در صفوف خود که معتقد به حزب است ارزیابی می‌کند و در این رابطه چنین می‌نویسد:

"خطر شورائگری تهدیدی است که جریان کمونیست بین‌المللی باید به خوبی علیه آن مسلح شود، حتی در صفوف خود."^{۶۳}

یکی دیگر از معضلات ناشی از ابهام در نقش و عملکرد سازمانی رشد محفلیسم است. البته نفوذ مخرب آنارشیسم و شورائگری زمینه رشد محفلیسم را بیشتر مهیا می‌کند. در این رابطه جریان کمونیست بین‌المللی چنین می‌گوید:

"تجربه نشان داده است شکستن عادت‌های قدیمی گذشته و غلبه بر محفلیسم که برای سالها در تشکیلات ما حاکم بوده است چقدر دشوار بوده است، حتی برای مبارزان با تجربه که از زمان تشکیل سازمان، در ساختن آن شرکت کرده‌اند."^{۶۴}

^{۶۲} انقلاب جهانی شماره ۶۰

^{۶۳} - <https://en.internationalism.org/content/2971/function-revolutionary-organizations-danger-councilism>

^{۶۴} انقلاب جهانی شماره ۶۳

متأسفانه تاثیر و نفوذ مخرب شورائگری بر جریان کمونیست بین‌المللی کوتاه مدت نبوده بلکه مدت زمان طولانی نفوذ و تاثیر خود را داشته است. شورائگری به لحاظ ژنتیکی ضد سازمانی است. جریان کمونیست بین‌المللی چنین می‌نویسد:

"متأسفانه، عقاید شورائگری همچنان به صورت غیرمستقیم در درون تشکیلات بیان می‌شوند و این حتی خطرناک‌تر نیز هست."^{۶۵}

جریان کمونیست بین‌المللی شورائگری را بزرگترین خطر برای فضای انقلابی ارزیابی می‌کند که این ارزیابی تا حدودی درست است و چنین می‌نویسد:

"در پی این بحث – که هنوز کامل نشده است – گرایشی با دیدگاه اقلیت که نسبت به شورائگری متزلزل بوده، در بین رفقا مشاهده شده است. اگر چه رفقا بر عکس استدلال می‌کنند، ما معتقد هستیم امروزه شورائگری بزرگترین خطر برای فضای انقلابی است. و بسیار بیشتر از نگرش جانشین‌گرایانه، خطری به مراتب بزرگ‌تر برای مداخله حزب در نبردهای انقلابی آینده خواهد بود."^{۶۶}

^{۶۵} - <https://en.internationalism.org/content/2971/function-revolutionary-organizations-danger-councilism>

^{۶۶} منبع بالا

یکی از ویژگیهای مهم انشعابات جریان کمونیست بین‌المللی این است که انشعاب‌کنندگان، پتانسیل و عملکرد انقلابی خود را بعد از انشعاب عملاً از دست میدهند. این مسئله واقعاً نیازمند یک تحقیق جدی است و با جواب‌های کلیشه‌ای نمیتوان به آن پاسخ داد. سوال این است، چرا کسانی که از جریان کمونیست بین‌المللی انشعاب می‌کنند نمیتوانند بعنوان یک گروه کوچک و یا یک محفل به فعالیت و عملکرد انقلابی خود ادامه دهند و اغلب نقش مخرب ایفا می‌کنند؟

"محترم ترین‌شان" در سایت "مباحثات" مقالات یکی از ایدئولوگ‌های بورژوازی اسلامی، دکتر محمد قراگوزلو که اخیراً از جناح راست، به چپ سرمایه تغییر جهت داده است، را باز نشر می‌کردند و کسانی که به زبان فارسی آشنائی نداشتند، تصور می‌کردند این سایت مطلبی از انترناسیونالیست‌ها را به زبان فارسی منتشر می‌کند. ما فقط به ۲ مورد از آنها اشاره می‌کنیم.

آقای دکتر، ایدئولوگ سرمایه، در ستایش وزارت اطلاعات اختاپوسی بورژوازی اسلامی و ولی فقیه بورژوازی اسلامی زمانی چنین نوشته بود:

"جمع این دو هدف در درجه نخست سیاست تشنج زدائی محمد خاتمی را به بن بستی یکسره کور و تاریک می‌کشید. این توطئه با هوشمندی رهبری، پیگیری رئیس‌جمهوری و درایت و عقلانیت وزارت اطلاعات و روشنگری مطبوعات عظیم ماند.^{۶۷}"

^{۶۷} گفتگوی تمدنها: مرهمی بر زخم‌های عمیق‌تر از انزوا - از لینک زیر قابل دسترس است:

<http://ensani.ir/file/download/article/20101210165436-1041.pdf>

همان ایدئولوگ در رابطه با روبنای ایدئولوژیک بورژوازی اسلامی که یک جهنم زمینی برای طبقه کارگر ساخته است، از مارکس سوال کرده بود آیا اگر مارکس مبانی عدالت خواهانه شیعی را می دید، همچنان اظهار میداشت دین افیون طبقه کارگر است؟ و چنین نوشته بود:

"ظهور مارکسیسم که مدعی بود دین افیون طبقه کارگر است و می گفت «در صورت تغییر اساسی در روابط و مناسبات تولیدی و فرو ریختن استثمار سرمایه داری، دین از میان خواهد رفت» به اعتباری، نوعی واکنش تاریخی در برابر حکومت های تئوکراتیک به شمار می آید. در اینجا بی آنکه بخواهیم وارد متن این فراگرد شویم، چندان بیراه نیست این پرسش را مطرح کنیم که آیا اگر کارل مارکس با اندیشه های اساسی تمدن اسلامی – و بطور اخص مبانی عدالت خواهانه شیعی – آشنائی می یافت و به جای برخورد با کشیشان قرون وسطایی به مباحثه با فیلسوفی همچون ملا هادی سبزواری کشیده می شد، باز هم دین را «افیون توده ها»، سد راه پیشرفت تاریخی، و توجیه کننده مناسبات ستمگرانه «بورژوایی-پرولتری» معرفی می کرد؟^{۶۸}

پس از انتشار مقالات این ایدئولوگ بورژوا که اخیرا از جناح راست سرمایه بسوی چپ سرمایه تغییر جهت داده است، نامه ای به "مباحثات" ارسال کردیم و نسبت به انتشار آنها اعتراض کردیم، بعدا رونوشت نامه را

^{۶۸} دولت و توسعه صفحه ۱۱۲ – از لینک زیر قابل دسترس است:

<http://ensani.ir/file/download/article/20101210171942-1075.pdf>

به گرایش کمونیست انترناسیونالیست و جریان کمونیست بین‌المللی ارسال کردیم. "مباحثات" انتشار مقالات دکتر قراگوزلو را متوقف کرد و به تبع آن دیگر نیازی به موضع‌گیری رسمی نشد. البته بعداً متوجه شدیم به زبان‌های دیگر نیز کارهایی شبیه این انجام داده اند.

شارلاتان‌ترین شان در IGCL به شیوه‌های گانگستری متوسل می‌شوند. ارزشها و پرنسپ‌های پرولتری و کمونیستی را لجن‌مال می‌کنند. فقط آخرین شاهکار اینها، آمادگی برای پخش بولتن درونی جریان کمونیست بین‌المللی بیانگر ماهیت آنها است. متأسفانه در فضای سیاسی واکنشی به این حرکت گانگسترمانه صورت نگرفت و مشکل جریان کمونیست بین‌المللی قلمداد شد. دفاع از ارزشها و پرنسپ‌های پرولتری تا سطح مشکلات جریان کمونیست بین‌المللی تنزل داده شد. نکته حائز اهمیت این است که چنین اقداماتی از طرف هر کسی انجام گرفته باشد، باید تقبیح شود، باید تحت هر شرایطی از ارزشها و پرنسپ‌های پرولتری دفاع کرد. کمونیست چپ فقط تعدادی موضع سیاسی نیست بلکه ارزشها و پرنسپ‌های کمونیستی و پرولتری نیز هست.

در حقیقت، تا زمانی که جریان کمونیست بین‌المللی ارتباطی بین تأثیر و نفوذ مخرب شورائگری و آنارشسیسم را بر بحران‌هایی که جریان کمونیست بین‌المللی متحمل شده است، نبیند و تقویت «روحیه حزبی» را در دستور کار خود قرار ندهد، جریان کمونیست بین‌المللی نخواهد توانست علت واقعی مشکلات سازمانی خود را تحلیل کند و بحران‌ها همچنان تکرار خواهند شد و نه تنها برای خود بلکه برای کل فضای سیاسی پرولتری مشکل آفرین خواهد بود. تأثیر و نفوذ شورائگری نتیجه کاملاً منطقی از ابهام جریان کمونیست بین‌المللی در مورد روند تکامل آگاهی طبقاتی پرولتاریا و نقش رهبری سیاسی حزب و پائین بودن روحیه حزبی است.

بعد از هر بحران جریان کمونیست بین‌المللی اعلام می‌دارد که بر مشکلات خود غلبه کرده است و سازمان بدون بحران سیاسی بزرگ به فعالیت خود ادامه خواهد داد.

۱۴. نتیجه‌گیری و کلام آخر

"تقویت «روحیه حزبی» تنها راه تقویت سازمان انقلابی است."
جریان کمونیست بین‌المللی

آگاهی طبقاتی، آگاهی پرولتاریا از وظیفه تاریخی آن است. این نتیجه تجربه تاریخی طبقه و موجودیت مادی آن است. رشد آگاهی طبقاتی یک فرایند دینامیک و پویا است. عملکرد سازمان انقلابی به عنوان بخشی از طبقه، تکامل، تعمیق و سپس گسترش و همگن سازی این آگاهی از طریق مداخله خود در طبقه است.

برای تمایز کردن ایدئولوژی از آگاهی طبقاتی پرولتاریا دو معیار مهم وجود دارد. اول، پرولتاریا هیچگونه قدرت اقتصادی ندارد و بنابراین نمی‌تواند یک روبنای ایدئولوژیک ایجاد کند. نکته مهم دیگر این است که برخلاف آگاهی طبقاتی پرولتاریا که در یک فرایند جمعی شکل می‌گیرد و جمعی است، ایدئولوژی بطور فردی توسعه می‌یابد و یک آگاهی فردی است.

در عصر انحطاط سرمایه‌داری، سازمان‌های سیاسی پرولتاریا فقط می‌توانند شکل اقلیت‌های انقلابی را بگیرند که وظیفه آنها نه سازماندهی طبقه کارگر و یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه رهبری سیاسی –

یک قطب نمای سیاسی است. بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای امکان انقلاب کمونیستی هستند.

حزب آن ارگانیسم سیاسی است که، پرولتاریا برای اینکه آگاهی طبقاتی خودش را تکامل، توسعه، تعمیق و عمق ببخشد و از طریق اعمال رهبری سیاسی، با جهت دادن، هدایت کردن و رهبری سیاسی پرولتاریا، در جهت بزرگ کشیدن دولت و نظام سرمایه‌داری در جهت ساختن یک جامعه کمونیستی، بوجود می‌آورد. وظیفه حزب تا محو طبقات اجتماعی دفاع از برنامه کمونیستی است، با محو طبقات اجتماعی حزب نیز ضرورت خود را از دست می‌دهد. حزب نه خود طبقه و نه سازمان توده‌ای طبقه (شورهاها در مرحله انقلابی)، بلکه بخش پیشگام طبقه است. طبقه کارگر در مرحله انقلابی از طریق شوراها و سراسری دیکتاتوری خود را اعمال می‌کند. دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری طبقه سازمان یافته در شوراها و کارگری است، نه دیکتاتوری حزبی.

جریان کمونیست بین‌المللی در رابطه پروسه تکامل آگاهی طبقاتی ابهام دارد و وظیفه خود را در رابطه با آگاهی طبقاتی پرولتاریا و عملکرد سازمان انقلابی تا سطح یک انتشاراتی انقلابی تنزل می‌دهد. ابهام اصلی جریان کمونیست بین‌المللی در رابطه با مسئله سازمانی این است که جریان کمونیست بین‌المللی، درک رهبری سیاسی به سازمان یا حزب انقلابی ندارد. این یک نتیجه منطقی از ابهام جریان کمونیست بین‌المللی در رابطه با پروسه آگاهی طبقاتی پرولتاریا است.

چپ آلمانی و هلندی نقش مهمی را در اوایل دهه ۲۰ میلادی در مقابل انحطاط انترناسیونال کمونیستی و در نتیجه به یک قطب در دفاع از مواضع انقلابی تبدیل شد. متأسفانه، پس از دهه ۲۰ میلادی چپ آلمانی و

هلندی نتوانست بعنوان یک قطب از مواضع کمونیستی و پرولتری دفاع کند و بخشی از آن شروع به توسعه و تکامل مواضعی کرد که به رد روش و متد مارکسیستی می انجامید و حتی عقب نشینی هائی از مواضع انقلابی را پشت سر گذاشت. در این رابطه جریان کمونیست بین المللی می نویسد:

"چپ هلندی بعنوان یک جریان انقلابی در حال مرگ است. از طریق چپ هلندی نیست که میراث نظری به عناصر جدیدی که در درون طبقه بوجود می آیند انتقال می یابد. درک و انتقال این میراث وظیفه سازمانهای انقلابی است ، نه وظیفه ای برای اشخاص و گروه های بحث."^{۶۹}

چپ ایتالیا برای ساختن یک فراکسیون بین المللی کار میکرد برای اینکه از تاریخ گذشته پرولتاریا بیاموزد و زمینه را برای مبارزات انقلابی خیزشهای آینده طبقه کارگر مهیا کند. به همین خاطر نشریه تئوریک آن بیلان (ترازنامه) نامیده شد. برای اینکه یک ترازنامه از مبارزه تاریخی پرولتاریا انجام دهد.

"قدرت کمونیست چپ ایتالیا در متد خود، در کار نظری خود و ثبات تشکیلاتی آن بود ، چیزی که باعث شد تا از عهده فشار ضد انقلاب خیلی بهتر بر آید ، و آنها توانستند «توازن» خودشان را در یک طرز تفکر جهانی ادغام کنند. آنها آهسته کار میکردند ولی پایه

^{۶۹} مسئله سازمانی چپ هلندی-آلمانی – انقلاب جهانی شماره ۱۲

ای ، بدون آن که دستاوردهای اساسی مارکسیستی را دور
بیاندازند.^{۷۰}

ابهامات جریان کمونیست بین‌المللی در رابطه با آگاهی طبقاتی
پرولتری، نقش و عملکرد سازمان انقلابی و پائین بودن روحیه حزبی زمینه
را برای نفوذ مخرب آنارشیسم و شورائگرایی باز می‌کند و زمینه را بر
بحرانهای سازمانی باز کرده است. متأسفانه انشعابات پی در پی جریان
کمونیست بین‌المللی را تضعیف کرده است و محافلی که از جریان کمونیست
بین‌المللی انشعاب کرده اند قادر نبوده اند عملکرد انقلابی از خود ارائه دهند.
آیا جریان کمونیست بین‌المللی قادر خواهد بود بر ابهامات خود در زمینه
آگاهی طبقاتی، نقش و عملکرد سازمان انقلابی فائق آید و نقش مهمی در
تحولات آینده ایفا کند؟

م جهانگیری

^{۷۰} کمونیست چپ ایتالیا ۴۵-۱۹۲۶ – انقلاب جهانی شماره ۴۸

خطوط اصلی مواضع:

۱. جنگ جهانی اول نشان داد که سرمایه‌داری بعنوان یک نظام اجتماعی وارد دوره انحطاط شده است. تنها دو آلترناتیو برای این سیستم وجود دارد: یا انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت.

۲. در عصر ما، طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است و تنها این طبقه اجتماعی است که می‌تواند انقلاب کمونیستی را انجام دهد و به بریت سرمایه‌داری پایان دهد.

۳. بعد از آنکه سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود شد، اتحادیه‌های کارگری در سراسر جهان تبدیل به ارگانهای نظام سرمایه‌داری شدند. وظیفه اصلی اتحادیه‌ها کنترل طبقه کارگر و منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران است.

۴. در عصر انحطاط و گزندگی سرمایه، شرکت در نمایشات انتخاباتی و سیرک پارلمان تنها در جهت تقویت توهمات دموکراسی است. سرمایه‌داری دموکراسی و سرمایه‌داری دیکتاتوری دو روی همان سکه، بربریت سرمایه‌داری هستند.

۵. تمامی جنبش‌های ملی ضد انقلابی، بر علیه طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هستند. جنگ آزادیبخش ملی یک نیروی پیاده در اختلافات امپریالیستی است.

۶. علت شکست انقلاب اکتبر، شکست موج انقلاب جهانی، مخصوصاً شکست انقلاب آلمان که منتهی به انزوای انقلاب اکتبر و سپس منجر به انحطاط آن شد.

۷. تمامی احزاب چپ ارتجاعی هستند، استالینیستها، مائوئیستها، تروتسکیستها و آنارشیهستهای رسمی و غیره دستگاه سیاسی سرمایه را نمایندگی می‌کنند.

۸. کلیه دولتهای به اصطلاح "سوسیالیست" یا "کمونیست" که در شوروی، اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره بر سر کار آمدند تجلی شکل ویژه از بربریت سرمایه‌داری بوده و هستند، سرمایه‌داری دولتی.

۹. سازمان انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل می‌دهد و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی است. سازمانهای انقلابی تنها میتوانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند که وظیفه شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه رهبری سیاسی - یک قطب نمای سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای انقلاب کمونیستی هستند.

تعلق سیاسی:

مواضع، نظرات و فعالیت گرایش‌های سیاسی پرولتری، محصولی از تجربیات گذشته طبقه کارگر و درسهایی که سازمانهای سیاسی طبقه کارگر در طول تاریخ این طبقه کسب کرده‌اند. لذا صدای انترناسیونالیستی ریشه‌های خود را در اتحادیه کمونیستها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، مخصوصاً جناح چپ انترناسیونال سوم و فراکسیونهای که در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم وظیفه سترگ دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی را بر عهده گرفتند، فراکسیونهای هلندی - آلمانی و بویژه فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا میداند و از سنن کمونیست چپ دفاع می‌کند.